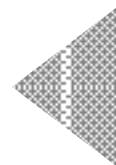


حجت الاسلام و المسلمین دکتر حسن علی اکبری، دکتر محمد خوش چهره، دکتر  
محمد رحیم عیوضی، دکتر عباس ملکی، دکتر حسین کچویان، دکتر مبینی دهکردی و  
مهندس سید مرتضی نبوی در میزگرد علمی راهبرد یاس

## چشم انداز؛ کندو کاو در پرسش های بنیادین



**بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ** در تداوم بحث های پیشین در خصوص توسعه، قصد داریم موضوع چشم انداز را در این میزگرد در کانون بحث بنشانیم. با ابلاغ سند چشم انداز از سوی مقام معظم رهبری، چند سالی است که موضوع چشم انداز، جایگاه تازه ای در مباحث دانشگاهی یافته و هرچه جلوتر می رویم، شاهد تولید ادبیات و نظریه های تازه در این زمینه هستیم. با محور قرار دادن این موضوع، پرسش هایی را در مقطع کنونی مورد توجه قرار می دهیم؛ از جمله اینکه: آیا اساساً چشم انداز در ممالک دیگر مسبوق به سابقه هست؟ زمینه های نخستین طرح آن کی و کجا بوده است؟ پرسش نخستین را با جناب حجت الاسلام و المسلمین دکتر علی اکبری در میان می گذاریم. بفرمائید.

**حجت الاسلام و المسلمین دکتر حسن علی اکبری:** از توجه به جا و به حق و مناسبی که به موضوع شد، تشکر می کنم. در مورد سابقه چشم انداز چند ملاحظه وجود دارد:  
۱- بحث چشم انداز در دهه های اخیر وارد ادبیات مدیریت شده است. هرچند این واژه از مدت ها قبل وارد کشور ما هم شده بود ولی آن را به «بصیرت» ترجمه می کرده اند؛ حتی در کتاب های مربوطه آن را با تعبیر رهبری «بصیر» ترجمه می شد، که آن را از کارکردهای رهبری می دانسته اند. این واژه، آرام آرام در مجامع علمی نسبتاً مقبول افتاده است و مدیریت بر مبنای چشم انداز جزء شیوه های مدیریتی موفق قرار گرفته است؛ بدین ترتیب که رهبری یک سازمان، افقی را ترسیم می کند که جذاب، شیوا و دلپذیر بوده و پیروان را برای رفتن بدان سمت متقاعد نموده و همه امکانات را در راستای آن به کار می گیرد.  
این معنی دارای مبنای انسان شناختی هم هست. ابتدا هر انسانی، افقی دور دست را ترسیم می کند

و بعد براساس آن افق، حرکت می‌کند. انسان‌هایی که فقط به وضع کنونی نگاه نکرده و وضعیتی فراتر و بالاتر از حال را نگاه می‌کنند انسان‌هایی موفق‌اند، چرا که در اموری همچون تحصیل، ازدواج، اشتغال و ... به گونه‌ای آینده‌سازی می‌کنند.

این معنی که در ادبیات دهه ۹۰ میلادی مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته بود، با توجه به خلأ موجود در کشور ما هم مورد عنایت قرار گرفت. اکنون بسیاری از کشورها دارای چشم‌انداز هستند و نه تنها چشم‌انداز برای خودشان، بلکه اخیراً برای همسایگان، رقبای و خصم‌ها هم چشم‌انداز ترسیم می‌کنند. (مثلاً آمریکا چشم‌انداز روسیه را ترسیم می‌کند). در کشور ما هم می‌توان گفت هر زمان که ما از رهبری برخوردار بوده‌ایم، چشم‌انداز هم داشته‌ایم. رمز موفقیت حضرت امام(ره) این بود که فضایی را ترسیم کرده و پیروان را بدان سو می‌بردند؛ از جریان کاپیتولاسیون تا پیروزی بر نظام طاغوت را طوری پیش‌بردند که چشم‌انداز همه انقلابیون پیروزی بود.

بعد از این پیروزی، گام دوم در تثبیت انقلاب و دفاع مقدس بود که به عنوان چشم‌انداز، مقبول جامعه افتاد و همه مقدمات جامعه در راستای این هدف قرار گرفت. در گام سوم هم تا حد زیادی روی سازندگی، اجماع شده بود و چشم‌انداز این بود که بایستی خرابی‌های باقیمانده از زمان طاغوت و خسارت‌های ناشی از جنگ را برطرف کرد. اگر چه این چشم‌انداز، را دارا بودند. مسیر تدوین و تبیین و ابلاغ و تصویب را نگذرانده بود ولی فضایی بر کشور حاکم بود که همه به نوعی چنین چشم‌اندازی داشتند.

از سال‌های ۷۴ و ۷۵ در مورد چشم‌انداز واحد، اختلاف نظرهایی به وجود آمد. مباحثی مانند توسعه سیاسی، ادامه سازندگی و توسعه اقتصادی، توسعه فرهنگی، تحول اخلاقی، اصلاحات و ... مشکلی را در فضای عمومی ایجاد کرد که چشم‌انداز واحد به عنوان چشم‌انداز مورد توافق همگان، از بین رفت. طبیعتاً آثار این امر در نظام‌های تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی کشور گذاشته بود که برنامه‌ها، جهت و سوی مشخصی نداشت؛ لذا قبل از تدوین برنامه چهارم که عده‌ای از مسئولین خدمت مقام معظم رهبری رسیده بودند، ایشان تعبیر فرموده بودند که کاری بکنید که حداقل در دو برنامه چشم‌انداز داشته باشید که همسو باشند.

ایشان فرموده بودند: «ملت ایران تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی فرصت و مهلت این را نیافت که برای خود چشم‌اندازی تعریف کند، آن چشم‌انداز را انتخاب کند، برای آن چشم‌انداز

برنامه‌ریزی کند و به سوی آن چشم‌انداز حرکت کند. تا چشم‌انداز را برای خود تعریف نکنید، هیچ کار درستی صورت نخواهد گرفت. همه‌اش روزمرگی است، بعد از آنکه تعریف کردیم، اگر برنامه‌ریزی نکنیم، کاری بی‌برنامه به سامان نخواهد رسید. بعد از آنکه برنامه‌ریزی کردیم، اگر همت نکنیم حرکت نکنیم، ذهن، عضلات و جسم خود را به تعب نیندازیم و راه نیفتیم به مقصد نخواهیم رسید. اینها لازم است».

ما نیاز به مبنایی برای مشارکت، مشخص کردن هدف، امکان ارزیابی مستمر از حرکت خود، و آماده کردن کشور برای حرکت به سوی آینده داشتیم و اینکه زمینه تعیین نقشه راه مان فراهم شود و شیوه‌ها، سیاست‌ها، راهکارها و استراتژی‌هایمان را فراهم کنیم و برای الگو زمینه سازی بکنیم و زمینه فزبندی حرکت کشور را داشته باشیم و چشم‌انداز این ارزش را داشت.

بعد از تذکر مقام معظم رهبری، دولت متنی را به عنوان چشم‌انداز بیست ساله ارائه کرده که ایشان آن را جهت بررسی بیشتر به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع دادند. مجمع هم کار مفصلی را روی آن انجام داد و خدمت مقام معظم رهبری ارجاع شد، ایشان هم با تغییراتی که در واقع روحی به سند چشم‌انداز دمید، چشم‌انداز را ابلاغ فرمودند.

گفتنی است که چنین خلأیی از قبل هم احساس شده بود. ما آرمان‌ها و قانون اساسی را داشتیم که چشم‌انداز بدون زمان ما است و قید زمان را ندارد، از طرفی هم سیاست‌های کلی را داشتیم. اینکه مجموع سیاست‌های کلی در زمینه‌های مختلف بایستی به کدام بخش قانون اساسی معطوف شود، برش زمان‌مندی از قانون اساسی را بین قانون اساسی و سیاست‌های کلی را ما نیاز داشتیم و این در ادبیات ما نیز خوب فهم شد. دولت آقای هاشمی هم به این نتیجه رسیده بود و به همین دلیل برنامه ۱۴۰۰ و افق ۲۵ ساله را مطرح کرد ولی بعد از تحولات سیاسی که انجام گرفت، آن مطالعات بی‌نتیجه شد لکن دوباره دولت هم به همان نتیجه رسید و نوعی همفکری بین مسئولین ایجاد شد که ما به چنین چیزی نیاز داریم. سند چشم‌انداز بعد از تصویب در مجمع، توسط مقام معظم رهبری به مجموعه نظام ابلاغ شد که تقریباً دو سال از آن زمان می‌گذرد.

در پاسخ به سؤال حضرت‌عالی بنده در اینجا روی دو نکته تأکید می‌کنم؛ یکی اینکه چشم‌انداز از کارکردهای رهبری است؛ یعنی اصلاً هنر رهبری است، چنانکه در ادبیات ما هم موجود است. نکته دوم اینکه این، امری تجربی است و در کشورهای دیگر هم نظیر داشته است. در کشورهایی مانند اردن، آمریکا، مالزی، روسیه و ... هم سابقه دارد. به عنوان مثال در چشم‌انداز لوئیزیانا آمده است که در بیست سال اول ورود به قرن بیست و یکم، لوئیزیانا اقتصادی پرشور و درخشان

و متوازن، نیروی کار با اشتغال کامل و با تحصیلات خیلی خوب و کیفیتی از زندگی خواهد داشت که ایالت را از نظر زندگی، کار، گردشگری و تجارت بین ده ایالت اول قرار خواهد داد. نوع کشورها هم چنین ادبیاتی داشته‌اند. حتی گاهی برای کشورهای رقیب هم چشم‌انداز نوشته می‌شود مانند سناریویی که برای روسیه نوشته شده بود.

**راجد**  
**جنابعالی به چشم‌اندازی که برخی کشورها برای کشورهای رقیب می‌نویسند اشاره کردید. آیا در نوشتن چشم‌انداز برای کشور رقیب، بدست آوردن اطلاعات مورد نظر است یا چشم‌انداز را می‌نویسند که بایستی کشور رقیب اینچنین بشود؟ ...**

**دکتر علی اکبری:** این کار، مجموعه‌ای از آینده‌سازی، القاء و عملیات روانی است که از جهت نظری هم این کار، جهت دهنده است. کما اینکه در چشم‌انداز ما مطرح است که بتواند دیدگاه‌های خود را بر دیگران اعمال و آنان را اقناع کند که شما باید به اینجا برسید. البته آنها مدعی هستند که چشم‌انداز برای دشمن را براساس مطالعات و اطلاعات نوشته‌اند که در آینده این اتفاقات مورد انتظار است ولی در تمام این موارد آینده‌سازی مطرح است.

**راجد**  
**به این ترتیب، هر چشم‌اندازی از شماری مبانی برخوردار است. آن مبانی چه هستند؟**

**دکتر علی اکبری:** من در اینجا به شماری مبانی می‌توانم اشاره کنم:  
 ۱- مبانی نظری چشم‌انداز: چشم‌انداز مبانی نظری محکمی دارد. مثلاً حضرت امام (ره) در مورد هدف انقلاب اعلام کردند که هدف انقلاب ایجاد حکومت جهانی اسلام است و یا مقام معظم رهبری فزبندی کرده‌اند، فاز ایجاد انقلاب، ایجاد نظام اسلامی، ایجاد دولت اسلامی، ایجاد کشور اسلامی و بعد ایجاد جهان اسلامی.

این کلام بدین معناست که اهداف بلند ما به صورت دفعی قابل وصول نیستند فلذا بایستی آنها را فزبندی و مرحله بندی کرد و تعیین اینکه در کدام مرحله هستیم، همه اینها دارای مبانی انسان شناختی است. مباحث آینده‌پژوهی هم آن را تأیید می‌کند.

۲- مبانی علم مدیریت: در علم مدیریت امروزه به جای مدیریت استراتژیک به دنبال تفکر

استراتژیک هستند که به نوعی بصیرت استراتژیک در ادبیات استراتژیک معروف است و مبتنی بر مدیریت بر مبانی چشم‌انداز است. چشم‌انداز مبانی نظری محکمی دارد و هم مبانی تجربی خوبی به خصوص در دیگر کشورها وجود دارد. به علاوه در سیاق و روش ما از گذشته بوده است. آینده‌نگری‌های حضرت امام (ره) و هنر ایشان در رهبری براساس چشم‌انداز نیز قابل ذکرند. در کشور ما یکی از عوامل اصلی بدعمل کردن که التهاب و فاصله‌های شدید دیدگاهی و ذهنیت‌های پراکنده و فقدان دیدگاه مشترک بوده است، حل شده و بعد از ابلاغ سند چشم‌انداز میان افراد نوعی وفاق در کلیات ایجاد شده و سکان حرکت و تحولات کشور بدست گرفته شده است که قابلیت رسیدن به چنین افقی در مدت زمان کمتر از موعد پیش‌بینی شده هم وجود دارد.

الان حرکت براساس چشم‌انداز را مقام معظم رهبری با جدیت پیگیری می‌کنند، گرچه ساز و کارهای آن با مشکلاتی مواجه است و دولت توجه چندانی ندارد و هنوز چشم‌انداز به صورت یک فرهنگ قرار نگرفته است و نخبگان به صورت جدی در مورد آن توجه نیستند ولی در مجموع گام مثبتی بوده است. اگر با این نگاه که چشم‌انداز را از کارکردهای رهبری ببینیم، باید بگوئیم که در این کار موفق بوده‌ایم.

### جناب آقای دکتر مبینی شما در پاسخ به سؤال مطروحه چه نظری دارید؟

**دکتر علی مبینی:** ادبیات چشم‌انداز از دو منشأ سرچشمه می‌گیرد: نگاه به آینده و آینده‌سازی و آینده‌بینی و آینده‌اندیشی آینده‌نگری که بین آینده‌اندیشی، آینده‌شناسی، آینده‌نگری و آینده‌سازی تفاوت می‌گذاریم. بین این موارد هم با پیش‌بینی و پیش‌گویی تفاوت وجود دارد که عمده‌تاً تحت عناوین Foresight, Forecasting قابل طرح‌اند. Future را در حوزه اندیشه و Foresight را در حوزه نگاه و نگرش و Forecast را در حوزه پیش‌بینی قابل بررسی‌اند.

ادبیات چشم‌انداز تقریباً برنامه‌ریزی پیش‌رونده<sup>۱</sup> است یعنی یک نگاه به جلو که ناشی از تفکر رو به جلو و برنامه‌ریزی پیش‌رونده است، که در این زوایا هم می‌توان وارد شد.

بحث دیگر در مورد سیر مدیریت است. مدیریت یک سیر تحولی داشته است که در زمانی، فرد

تمام کارها را خودش انجام می‌داده و تقسیم کاری وجود نداشته است، تا تقسیم کار براساس مدیریت علمی تیلوریسم و بعد مدیریت براساس مکتب روابط انسانی و بعد مدیریت بر مبنای هدف و بعد مدیریت استراتژیک و راهبردی.

سیری هم در برنامه‌ریزی وجود دارد. از برنامه‌ریزی کوتاه مدت، برنامه ریزی‌های غلطان، برنامه‌ریزی‌های میان مدت و برنامه‌ریزی‌های بلندمدت ایستا تا تحولات اخیر تفکرهای برنامه‌ریزی که برنامه‌ریزی براساس برنامه‌ریزی‌های پویا است.

مبنای دیگر، محیط و محیط شناسی است که محیط را گاهی محیط پیوسته می‌بینیم و گاهی گسسته. در تقسیم بندی دیگری گاهی محیط را محیط پیوسته ایستا می‌بینیم و گاهی محیط پیوسته پویا. گاهی محیط را گسسته و ایستا می‌بینیم ولی شکاف‌ها و گسست‌هایی را در یک مرحله دارد ولی گاهی هم تحول و نوآوری بوده و ایستایی در آن نمی‌بینیم. پیچیدگی‌های محیط، اطمینان و عدم اطمینان، تغییر، درک تغییر و عدم درک تغییر، ... مواردی است که می‌توان در فروض مبنایی یک رویکرد دید. براساس این نگاه‌ها می‌توان به این بحث توجه داشت. هم از زاویه مدیریت و هم از زاویه رویکرد از گذشته به آینده و هم از زاویه برنامه‌ریزی‌های ایستا در هر افق زمانی و یا برنامه‌ریزی‌های پویا در هر افق زمانی، مبنایی است که می‌توان بدان توجه کرد.

در تاریخ دنیا، اولین بار در نظام‌های ساختار نیافته شهودی، ژاپنی‌ها مبدع این کار در شرایط جدید دوران بعد از انقلاب صنعتی بودند که در بنگاه‌ها و کسب و کارهای مختلف آن را بروز می‌دادند. اروپای غربی و آمریکا تلاش کردند این تفکر ژاپنی‌ها را به یک نظام ساختار یافته تبدیل کنند و مراکز تحقیقات و مطالعات استراتژیک بویژه با پیشتازی سازمان‌های نظامی در دل همین رویکرد به وجود آمد. هنگامی هم که به مرور به قابلیت‌هایی دست یافتند، آن را در بخش‌های غیر نظامی هم اعمال کردند.

کشورهای مختلف به نوعی از این روش‌ها بهره برده‌اند، هم در سطح ملی و هم در بخش‌های دیگر به ویژه اکثر کشورها براساس نوعی نگاه راهبردی (چه در محیط‌های ایستای مورد نظر در آن زمان و تقریباً تا دهه ۹۰ در مکاتب فکری وجود داشته است و چه در مکاتب کلاسیک) اقدام کرده‌اند. اما مفاهیم نو و مکاتبی که از مکتب تکاملی و یادگیری، مکتب و توصیفی می‌آید براساس مفاهیم ساختار یافته و ساختار نیافته، با رویکرد به آینده است، چون به این نتیجه رسیدند

که اگر با رویکرد به گذشته حرکت کنند، محکوم به شکست خواهد بود. در شرایط دیگری در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی (از ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ م) تلاش نظریه‌پردازان بر این قرار می‌گیرد که آنچه که شهودی بود را تا حدی ساختاریافته کرده و در قالب ادبیات مدیریت و برنامه‌ریزی آن را شکل دهند که باز هم دارای نواقصی است، اما از دهه ۹۰ میلادی به بعد سیر تحولاتی ایجاد می‌شود و در این سیر به نظریه‌ها، مکاتب و پارادایم‌های فکری‌ای پرداخته می‌شود که اولویت داشته‌اند. در زمانی مدیریت استراتژیک را مدیریتی می‌دانسته‌اند که براساس یک نگاه راهبردی تحولات محیط بدست می‌آید که این نگاه در ابتدا، نگاهی تحلیلی است و بعد اصلاً به نگاه‌های خلاق و واگرا توجه نمی‌شود. الان به این نتیجه رسیده‌اند که مدیریت بایستی در شاخه‌ای وارد نگاه‌های تحلیلی شود تا بتواند همگرایی ایجاد کند ولی قبل از آن بایستی وارد نگاه‌های خلاق، واگرا و تفکری شده باشد و براساس آن بتواند تفکر خلاق، واگرا و همگرا و تحلیلی را همزمان به روز<sup>۱</sup> کند و به جلو ببرد تا بتواند تحولات محیط را پاسخگو باشد. تکیه‌گاه مفاهیم نو هم بر همین زاویه قرار دارد ولی با توجه به اینکه هم برنامه هم تفکر و هم نگاه هر سه باید رو به جلو باشد.

بر همین اساس، برش‌های ۲۵ ساله و ۵ را قرار داده و در پایان هر ۵ سال تجدید نظری در برنامه ۲۵ ساله می‌کنند و در پایان هر ۲۵ سال، تجدید نظری در فرآیند قرن خود دارند و دوره‌های باز خود را براساس دوره‌های این نگاه‌ها تعریف می‌کنند و «برنامه‌های عمل<sup>۲</sup>» را هم براساس این بازنگری‌ها استخراج می‌کنند. ولی همه اینها در قالبی است که احساس شود نظم در سطح جهانی و بعد پارادایم‌ها در سطح ملی و منطقه‌ای را ثابت در نظر گرفته‌اند. یعنی چهار رویکرد وجود دارد.

در نظام جهانی، در زمانی تصور می‌شد نظام دو قطبی حاکم است و می‌گفتند: «می‌خواهیم در نظام دو قطبی، استراتژی داشته باشیم و مسیرهایی را برای خود تعریف کنیم. در جایی دیگر عنوان می‌کردند که می‌خواهیم نسبت به رقبا برتری داشته باشیم. در جای دیگر می‌گفتند: نه! می‌خواهیم از فرصت‌های موجود استفاده کنیم. اما در مکاتب و مفاهیم جدید می‌گویند اصلاً می‌خواهیم پارادایم سازی بکنیم، فرصت سازی بکنیم و براساس همین مطلب بود که چشم‌انداز

۱ - Up To Date.

۲- Action Plan

سازی<sup>۱</sup> و آینده‌سازی شکل جدیدی را از این زاویه به خود گرفت.

بسیاری کشورهای در حال توسعه را هم می‌توان در این زمینه مورد توجه قرار داد. مثلاً اگر هند را کشوری در حال توسعه بدانیم، همین نکته مشهود است؛ مبنای چشم‌انداز هند اشعاری از رابیندرانات تاگور است که آن را در هفت بند تبدیل به چشم‌انداز کرده‌اند. تانزانیا، شیلی، مالزی، ترکیه، عربستان سعودی و اردن هم چنین بحث‌هایی داشته و برخی از کشورها هم فقط وارد یک بخش شده‌اند. مثلاً پاکستان بخش تکنولوژی و اسرائیل بخش تکنولوژی و گسترش حوزه سرزمینی را به عنوان چشم‌انداز برای خودش تعریف کرده است.

البته بخش‌هایی از چشم‌اندازها هم اعلام نشده است. کشورهای اتحادیه اروپایی هم سند چشم‌انداز اتحادیه را دارند. و در آنجا عنوان شده است که با توجه به اینکه می‌خواهند به وحدت اتحادیه برسند، نهادهای اتحادیه، پارلمان‌های اتحادیه، مدیریت اتحادیه و روابط اتحادیه چگونه بایستی شکل بگیرد و حتی در جزئیات «برنامه‌های عمل» را هم تعریف کرده‌اند.

در مورد ایران می‌توان بررسی کرد که بحث از چشم‌انداز از کجا شکل گرفته است. مقام معظم رهبری در سال ۷۹ دیداری با سفرای جمهوری اسلامی ایران داشتند که در آنجا بحثی را بنام «ایران منطقه‌ای» مطرح کردند و قابلیت‌های ایران را برای تبدیل شدن به قدرت منطقه‌ای واکاوی و بیان کردند. مدتی بعد از آن جلسه، در مجمع تشخیص مصلحت نظام تحلیلی در مورد کارکرد دوره قبلی مجمع به عمل آمد که به ۱۴۴ مورد به عنوان موضوعات سیاست‌گذاری اشاره شده بود که البته اولویت‌های سیاست‌گذاری بودند. با توجه به فواصل زمانی جلسات مجمع، دبیرخانه مجمع گزارش را در پایان دوره قبل، خدمت مقام معظم رهبری ارائه کرد که اگر بخواهیم همین موضوعات اولویت‌دار را سیاست‌گذاری کنیم، ۳۳ سال طول خواهد کشید. پاسخ مقام معظم رهبری که به رئیس مجمع ارائه شده بود این بود که چارچوبی را برای سیاست‌گذاری دارند که سیاست‌گذاری در مجمع در سه سطح انجام شود. این پاسخ که مربوط به اواخر سال ۱۳۷۹ و اوایل ۱۳۸۰ است. این سه سطح عبارت بودند از اینکه یک سطح بلند مدت که چشم‌انداز است و ایشان برای اولین بار در اسناد رسمی کلمه چشم‌انداز را به کار بردند. سطح دوم، سیاست‌گذاری برای میان مدت بود که برنامه‌ها را پوشش می‌دهد و سوم سیاست‌گذاری برای کوتاه مدت که اولویت‌ها را پوشش می‌دهد.

۱ - Vision Building.



براساس این نامه، چشم‌اندازسازی آغاز گردید. در چشم‌اندازسازی مؤلفه‌های قدرت منطقه‌ای را براساس مؤلفه‌های قدرت در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، علمی - تکنولوژیک و نظامی تقسیم کردیم و براساس آن چارچوبی شکل گرفت. این چارچوب در اختیار دولت هم قرار گرفت. مجمع در اوایل دوره جدید کمیسیون خاص تدوین چشم‌انداز را شکل داد. از نتیجه مباحث این کمیسیون خاص مباحثی هم به دولت رفت. در اواخر سال ۱۳۸۱ یا اوایل ۱۳۸۲، دولت سیاست‌هایی را تنظیم کرد که به عنوان سیاست‌های حاکم بر تدوین برنامه چهارم تقدیم مقام معظم رهبری گردید.

مقام معظم رهبری نیز نامه‌ای را می‌نویسند که تدوین سیاست‌های کلی برنامه چهارم منوط به طراحی و تدوین چشم‌انداز ملی است و از اینجا دولت تعامل خود را با مجمع برای تدوین سند چشم‌انداز بیشتر می‌کند و طی جلسات و رفت و برگشت‌هایی، نظرات تبادل شده و با تصویب سند چشم‌انداز در مجمع، خدمت مقام معظم رهبری تقدیم می‌شود.

قبل از این در زمان سازندگی، آقای هاشمی در زمان ریاست جمهوری‌شان، برنامه ایران ۱۴۰۰ را شکل دادند که به فرآیندهای رسمی کشور منتقل نشد و چرخه رسمی تصویب را طی نکرد هرچند در دولت به تصویب رسید ولی وارد پروسه تصویب مجلس یا تأیید مقام معظم رهبری نگردید. نگاه حاکم بر برنامه ایران ۱۴۰۰ نگاه ایستا بود.

همزمان بحثی را در مجمع تشخیص مصلحت و دفتر آمایش سرزمین سازمان برنامه در مورد سیاست‌های کلی آمایش سرزمین دنبال می‌کردیم که تجدید نظری بعد از چشم‌انداز داشتیم تا سیاست‌های آمایش را با چشم‌انداز همسو کنیم. آنجا به این نتیجه رسیدیم که به نظریه‌های توسعه ملی برای آمایش نیازمندیم و اگر نظریه‌های توسعه ملی را نداشته باشیم، امکان طراحی آمایش سرزمین هم وجود ندارد. آمایش سرزمین هم در ایران دارای دوره‌هایی بوده است:

دوره آمایش قبل از انقلاب که ستیران برای ایران نوشتند. دوره بعد از انقلاب تا پایان سال ۶۸ و پایان دفاع مقدس و دیگری تا سال ۷۶، مرحله بعد هم از سال ۷۶ تا سال ۸۲ است که آمایش سرزمین هم سیر مطالعاتی در ایران دارد. سندی که بعد از تدوین و ابلاغ سند چشم‌انداز به دست ما رسید حاکی از آن بود که در سازمان مدیریت قبل از انقلاب به صورت محرمانه، پایان برنامه عمرانی پنجم را طراحی کرده بودند و دور نمای اقتصاد ایران بود که در زمان حکومت قبل از انقلاب چنین سندی تنظیم شده بود ولی بیان نشده و بیرون هم نیامده بود. در دور نمای اقتصاد ایران از سال ۱۳۵۶ تا ۱۳۷۶ هدف قرار گرفته بود.

اگر بخواهیم به بسترهای فکری فرایند چشم‌انداز برگردیم، می‌توانیم آن را به جلسه‌ای که حضرت امام (ره) در زمان ارتحال آیت‌... بروجردی داشتند ربط بدهیم. حضرت امام (ره) با دیدن گروه‌های مردم که فوج فوج می‌آمدند فرموده بودند که این فرصت‌ها وجود دارد و برای ما تکلیف ایجاد می‌کند که می‌توان این چنین مطرح نمود که امام فرصت‌ها را شناخت و آنها را تبدیل به قابلیت نمود.

همچنین نظریه چشم‌انداز امام در مورد حکومت اسلامی در عصر جدید را هم می‌توان مدنظر قرار داد که در این فرآیند هم استفاده‌هایی به صورت پراکنده از آن داشتیم نه به صورت سیستماتیک و ساختار یافته.

## راجد

**آن تعبیر شاه تحت عنوان دروازه تمدن بزرگ چه مقدار کارشناسی شده و مایه‌ور بود؟**

**دکتر مبینی:** آن بحث تبدیل به مبانی برنامه‌ای و اجرایی و طرح‌های عملیاتی نشده بود ولی بستر آن را مطالعات ستیران در مورد ایران می‌دانند، اما در اسنادی که بررسی کردیم، هیچ پیوندی میان دروازه تمدن بزرگ و برنامه دورنمای اقتصاد ایران موجود نبود. برگردیم به اینکه جایگاه چشم‌انداز چیست؟ و اصطلاحاتی را بررسی کنیم. آرمان خواسته دائمی ملت است که از نسلی به نسلی دیگر منتقل می‌شود. منشور عملیاتی آرمان‌ها، قانون اساسی هر کشور در هر دوره‌ای است. در سطح بنگاه‌ها و موسسات هم، اساسنامه‌هایی که براساس تصویری می‌نویسند، آرمان، آرزو و مأموریتی برای خود دارند که بر خود تعریف می‌کنند ولی در سطح ملی، آرمان ناظر به تعریف اول است.

در عین حال وقتی به قانون مادر وارد می‌شویم، وظیفه‌هایی هم به عنوان مأموریت حکومت‌ها تعریف می‌گردد و هویت نظام حاکم را تعریف می‌کند یعنی آرمان‌ها در قالب اصولی تبدیل به مأموریت‌هایی می‌شود که اصطلاحاً آن را mission تعریف می‌کنند و با تعبیری مانند فلسفه ایجاد، رسالت و علت وجودی از آن یاد می‌کنند. چشم‌انداز را هم برشی از آن مأموریت بدون زمان می‌دانند که دارای زمان مشخصی است.

وقتی صحبت از چشم‌انداز است یعنی تصویری را از آینده براساس یک برشی زمانی از مأموریتی که فلسفه ایجاد است، انتخاب می‌کنیم. بدین ترتیب می‌توان تفاوت چشم‌انداز، مأموریت و

آرمان را تا مقداری بازشکافی کرد. در حقیقت چشم‌انداز تصویر زمان‌داری از مأموریت یک نظام، سازمان، بنگاه یا دانشگاه و ... است. تفاوت دیگر هم اینکه مأموریت گاهی قبل از چشم‌انداز است و گاهی چشم‌انداز قبل از مأموریت است. در ادبیات علمی بعضاً تلاش می‌شود که این دو را هم ردیف به کار ببرند، بویژه در بدو تأسیس. اما تصویر قبل از مأموریت است ولی اگر بعد از تأسیس قرار گرفته باشید، تصویر بعد از مأموریت است. این نکات در مورد چارچوبی بود که می‌توانستم به عنوان تاریخچه خدمتتان عرض کنم.

اضافه کنم که چشم‌انداز دو سو دارد. یک سمت آن آرمان و مأموریت است و سمت و سوی دیگر آن نیاز جامعه است. چون چشم‌انداز همیشه نمی‌تواند در فضا باشد، بلکه باید از آسمان فرود آمده و روی زمین بنشیند. پله‌هایی که چشم‌انداز را روی زمین می‌نشانند، نیازهای جامعه و اقتضائات محیط است. اما چیزی که آن را به آسمان می‌برد آرمان‌ها و مطلوبیت‌های مورد نظر است.

**جناب عالی طوری این مسائل را مدلی کردید که به نظر می‌آید جایی برای هنر نمایی رهبران نیست، در حالی که اکثراً معتقدند که این مقولات در هنر رهبران جای می‌گیرد. این موارد چگونه با هم قابل جمع است؟**

**دکتر مبینی:** ترکیب داده‌ها، ارزش‌ها، قواعد، هنر و خلاقیت به شما سند چشم‌انداز خواهد داد. وقتی «انتخاب» می‌کنید، انتخاب از سطح بالا به پایین است ولی از آنجایی که هر فردی در سطح جامعه ممکن است چشم‌اندازی را ترسیم کند، پس ایده‌های خلاق همگی می‌توانند چشم‌اندازهایی را داشته باشند، اما فرآیند اجماع‌سازی برای یک انتخاب، هنر رهبران است.

**آقای دکتر ملکی شما در خصوص سؤال نخست ما چه نظری دارید؟**

**دکتر عباس ملکی:** همه مطالب توسط اساتید محترم بیان شد. به نظر من این بحث مقداری تولید اشکال می‌کند به لحاظ اینکه خاستگاه استراتژی در دنیا از واحدی به نام سازمان<sup>۱</sup> یا بنگاه بوده است که بعداً به دولت‌ها و کشورها توسعه پیدا کرده است و حتی به برخی از مسائل غیر

مادی هم کشیده شده است. در روابط بین الملل واحد مورد بررسی کشور یا کشور - ملت<sup>۱</sup> است ولی در روانشناسی واحد ما فرد است. در علوم استراتژیک به معنای راهبردی، واحد ما سازمان است. اگر از فلسفه این بحث شروع کنیم اولین مطلب بحث از عدم قطعیت<sup>۲</sup> است. انسان واقعاً نمی‌داند در آینده چه می‌شود و برای همین تلاش می‌کند که بداند در آینده چه خواهد شد؟ یکی از راههای قدیمی این کار، پیش‌گویی بود. اما چیزی که انسان را در قرون اخیر اقناع می‌کرد این بود که به عنوان مثال در مورد قیمت نفت منحنی می‌کشید و حدس می‌زد که با این زاویه ادامه پیدا می‌کند. حدس زده می‌شد که تعداد کامپیوترها در سال ۹۰ بیست هزار تا شود در حالی که در سال ۹۰ هفتاد میلیون کامپیوتر موجود بود. اما نکته عجیب در مورد پیش‌بینی براساس منحنی این بود که عموماً اشتباه از آب درمی‌آمد. مثلاً در مورد کتاب ۱۹۸۴ جورج اورول، در سال ۱۹۸۴ میلادی آن چیزی که او می‌گفت نشد.

پس ما بایستی به همان «مطالعه آینده»<sup>۳</sup> بازگردیم که بحث بسیار مهمی است که به دو عنصر مهم تکیه دارد: ۱- عدم قطعیت. ۲- تصمیم‌گیری. اساس کار انسان هم تصمیم است و مهم‌ترین بخش کار جامعه هم همین است.

بعد از این مرحله، تفکر استراتژیک آغاز می‌شود. تفکر استراتژیک در معنای ساده‌اش همان تفکر درازمدت است؛ نگاهمان برای دیدن ۱۵ سال آینده باشد. البته لازم است این موارد ارتباط منطقی با یکدیگر داشته باشند. در این قسمت علم دیگری بنام «گفتگوی استراتژیک»<sup>۴</sup> آغاز می‌گردد که ارتباطی منطقی بین استراتژی و سازمان است. استراتژی، الگویی دارای ارتباط منطقی است که به صورت آگاهانه در تحول سازمان دخالت می‌کند و سازمان را یک جامعه یا مجموعه می‌داند که براساس سیستم تعاملی کار می‌کند. با این توضیح «گفتگوی استراتژیک» یک چرخه آزمایشی خواهد بود برای ادراک، مفهوم سازی و عمل.

مثال: در شرکت نفت مثلاً یکصد هزار نفر در حال فعالیت‌اند ولی برداشت هر یک با دیگری در مورد شرکت نفت متفاوت است. کاری که تفکر استراتژیک انجام می‌دهد این است که اینها را

---

۱ - Nation- State.

۲ - Uncertainty.

۳ - Future Studies.

۴ - Strategic Conversation.

به همدیگر نزدیک می‌کند و تنها راهی که تا کنون برای انجام این هدف پیدا شده، گفتگو و کارگاه‌های آموزشی بوده است. مرحله بعد «برنامه‌ریزی استراتژیک»<sup>۱</sup> می‌باشد. به نظر من دو نوع چشم‌انداز قابل تصور است:

- ۱- چشم‌انداز به معنای یک تفکر در برنامه‌ریزی استراتژیک
  - ۲- چشم‌انداز در سلسله مراتب موجود در برنامه‌ریزی استراتژیک که به ترتیب مأموریت، چشم‌انداز، استراتژی، سیاست‌گذاری، اجرا، کنترل و ... را ذکر کرده‌اند.
- چشم‌اندازی که از نوع یک تفکر است، فردی به نام هنری مینزیرک روی آن کار کرده و ۵ تعریف برای استراتژی ارائه کرده است که عبارتند از: تمهید مانور<sup>۲</sup>، طرح<sup>۳</sup>، الگو<sup>۴</sup>، موقعیت<sup>۵</sup>، تصویر<sup>۶</sup>.

تصویر را در این تقسیم‌بندی می‌توان چشم‌انداز نامید هر چند بیشتر به معنای دور نما است. جای دیگری هم چشم‌انداز را داریم که همان ۵ گام مدیریت استراتژیک است. این ۵ گام عبارتند:

- ۱- تهیه و تدوین چشم‌انداز<sup>۷</sup> و مأموریت<sup>۸</sup>. چشم‌انداز یعنی اینکه ما کجا می‌خواهیم برویم؟<sup>۹</sup> یا نقشه راه<sup>۱۰</sup> تعابیر دیگری برای فهمیدن بهتر چشم‌انداز است.
- ۲- هدف‌گذاری
- ۳- تهیه و تدوین استراتژی جهت دستیابی به هدف
- ۴- اقدام و اجرای استراتژی
- ۵- دستیابی و عملکرد

اگر چه چشم‌انداز و مأموریت در کنار هم ذکر شده‌اند ولی با توجه به مقطع زمانی می‌توان آنها

---

۱- Strategic Planning.

۲- Ploy.

۳- Plan.

۴- Pattern.

۵- Position.

۶- Perspective.

۷- Vision.

۸- Mission.

۹- Where We Are Going?

۱۰- Road Map.

را از هم جدا کرد. راه دیگر این است که می‌گویند مأموریت را نمی‌توان تغییر داد و عوض کرد. مثلاً جمهوری اسلامی اگر از اسلام خالی شود، دیگر جمهوری اسلامی نیست. اگر به زبان بنگاه هم بخواهیم بگوییم، اگر چشم‌انداز شما در مورد کارخانه آلومینومی باشد که دارید، اگر آن را عوض کنید و چشم‌انداز شما «اداره یک زندان» قرار بگیرد، تفاوت ایجاد خواهد شد.

نهایت باید بگوییم می‌توان چشم‌انداز را نقشه راه و مأموریت را فلسفه وجودی کار در نظر گرفت. مفهوم دیگری هم به نام سناریو وجود دارد که بسیار مهم است. سناریو هم تلاشی برای شناختن آینده است. به عنوان مثال چون نمی‌توان قیمت دقیق نفت را در آینده مشخص کرد، چند قیمت مختلف احتمالی را در نظر می‌گیرند و مجموعه‌ای از استراتژی‌ها را برای این موارد طراحی می‌کنند و به محض اینکه به هر کدام از حالت‌های پیش‌بینی شده رسیدند، استراتژی مربوطه را به اجراء می‌گذارند. بنابراین طیفی از نقاط مختلف در نظر گرفته می‌شود. سناریو چشم‌اندازی است که به طیفی از زمان ناظر است و می‌تواند از ۱۰ تا ۳۰ سال باشد.

نکته آخر در مورد این که آیا می‌توان برای دشمنان هم چشم‌انداز نوشت یا خیر؛ جواب این است که بله می‌توان برای دشمنان هم چشم‌انداز نوشت و این دقیقاً کاری بود که امریکایی‌ها در مورد شوروی سابق انجام دادند. در سال ۱۹۸۶ امریکایی‌ها کتابی بنام افول امپراطوری منتشر کردند که چشم‌انداز اتحاد جماهیر شوروی را بیان کرد و سناریوهای مختلف را مطرح کرده بود. یکی از سناریوهای مذکور این بود که این امپراطوری دچار فروپاشی می‌شود. عده‌ای آن زمان به این سناریو می‌خندیدند، ولی در ۲۷ دسامبر ۱۹۹۱ خبر فروپاشی اعلام شد.

اما آیا بین روش‌های آینده پژوهی و چشم‌اندازسازی تفاوت نیست؟ جناب آقای دکتر مبینی.

**دکتر مبینی:** در روش‌های آینده‌شناسی، سناریو نقش اول را دارد ولی تکنیک‌های مختلفی به کمک سناریوسازی می‌آیند تا بتوان آینده را ساخت. به عنوان مثال با «تحلیل روند»، «قضاوت خبره»، «طوفان مغزی» و یا به وسیله «بررسی الگوهای عددی» و «اقتصاد سنجی»، الگوهای کمی، کیفی و تخیلی و ذهنی می‌توان سراغ سناریو سازی برای ساختن آینده رفت. تفاوتی هم باید میان image، تصویر ذهنی و تصویر عینی قائل شد. نمی‌توان گفت چشم‌انداز

حتماً تصویر عینی است، ولی می‌توان گفت بین تصویر عینی و تصویر ذهنی است. به عبارت دیگر چشم‌انداز را می‌توان ترکیبی از road map و mind map در نظر گرفت ولی در خود mind یا road قرار نمی‌گیرد و می‌تواند محصول علم (نظر) و شهود (قلب) باشد.

**دکتر علی اکبری:** با این توجه که نقش تخیل و امور رمانتیک در انجام کارهای مقدماتی چشم‌انداز، قابل توجه است. چنانکه داستان‌های ژول ورن و تخیلاتش در پیشبرد علم تأثیر داشته است.

**جناب آقای دکتر کچویان، جناب عالی در پاسخ به سؤال نخست چه نظراتی دارید؟**

**دکتر حسین کچویان:** من نظراتم را فقط از جنبه سلبی مطرح می‌کنم که چه نوع نگاهی نباید نسبت به آینده داشته باشیم. در ذیل آن نظر خودم را هم می‌گویم در مورد این که آیا اقتضاء این نقد این است که امور رها کرده و به دیگران بسپاریم یا خیر؟

از دهه ۳۰ میلادی که بحران بزرگ پیش آمد و قبل از آن، غربی‌ها به شدت مخالف این نوع برنامه‌ریزی‌ها و کنترل‌ها و مهارها بوده‌اند و اصولاً برنامه‌های توسعه، خاص کشورهای جهان سوم بوده و از شرق شروع شده است. یعنی آنجایی که یک فاصله عمیق بین آنچه که طلب می‌شود و آنچه که هست وجود دارد و قصد پل زدن میان این دو را دارند تا این شکاف را در ظرف زمانی خیلی محدود پر کنند و بسیج امکانات و منابع کنند تا هیچ چیز از دست نرود، در چنین جایی است که این نوع فکر ایجاد شده و بعد وارد برنامه‌های توسعه می‌شود. البته در غرب نیز بعد از بحران بزرگ و از کینز به بعد هم در اقتصاد چنین تفکری وارد می‌شود؛ کما اینکه از این زمان در شکل‌گیری جدیدی از لیبرالیسم یعنی «لیبرالیسم رفاه» چنین تفکری قبول شد، اما درست از دهه ۶۰ میلادی است که آینده‌شناسی و مدیریت استراتژیک مطرح می‌شود؛ البته در مباحث نظامی، بحث از استراتژی از قبل هم مطرح بوده است ولی ورود آن به کل حوزه انسانی از این زمان به بعد بوده است.

دهه ۶۰ میلادی دهه عجیبی است. از یک جهت دهه «تحقق تجدد» است چون آمال تجدد در این دهه محقق می‌شود و در عین حال دهه «فروپاشی و زوال» هم هست. تمام کارهای آینده‌شناسانه هم در این ده سال صورت می‌گیرد و انستیتوهای آینده‌شناسی در همین زمان شکل

می‌گیرند. در این دهه چه اتفاقی می‌افتد که تا قبل از آن رخ نداده است؟ تا وقتی که غربی‌ها روی موج بودند و جهان را به جلو می‌بردند و احساس نمی‌کردند چیز متفاوتی هم وجود دارد، اصلاً به فکرشان هم خطور نمی‌کرد که چیز متفاوتی هم وجود دارد. نفس وجود این نیروهای غرب، آنها را جلو می‌برد و برایشان کافی بود.

دهه ۶۰ میلادی دهه‌ای است که غرب احساس می‌کند جهان به جهتی که آنها می‌خواهند حرکت نمی‌کند، از اینجاست که «بحران معنی» «نقد عقلانیت» و «فقدان طرح تاریخی غرب» پیش می‌آید. از این دهه است که غرب فقط در زمان حال زندگی می‌کند. در این دهه با از دست دادن ظرفیت‌های واقعی غرب و نه صرفاً از دست دادن آرمان‌ها، کسانی که این صحنه را به جلو می‌بردند دچار مشکل شدند که بحث‌های تفصیلی آن را در کتب جامعه‌شناسی می‌توان پیدا کرد. به عنوان مثال یکی از مشخصه‌های این دوره، لمپنیزه شدن بورژوازی است که دانیل بل در کتاب «تناقض‌های فرهنگی سرمایه‌گذاری» این بحث را مطرح می‌کند. یعنی آدم‌هایی که دقت، نظم، کارآفرینی و ... مشخصه‌هایشان بوده است، در این دهه دنبال لذت و اخلاق کوچک بازاری می‌روند و حتی از نظر سلیقه‌های زیبایی‌شناختی‌شان هم مرز «فرهنگ بالا»<sup>۱</sup> و «فرهنگ عامه»<sup>۲</sup> از بین می‌رود.

از همین دهه است که حتی می‌توان استاد دانشگاه را هم با رفتارهای پانک دید ولی تا قبل از این هیچگاه طبقات بورژوازی، خصلت‌های طبقات پایین را نداشته‌اند و برای خود دنیا و فضای متفاوتی داشته‌اند. تحولاتی که اکنون از آنها بحث می‌کنیم، صرفاً جنبه نظری نداشتند بلکه تحولاتی بودند که در ساختارهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نفوذ کرده بودند. اسکات لاش در کتاب جامعه‌شناسی پست مدرنیسم به خوبی این مطلب را توضیح داده و پیدایش پست مدرنیسم را از لحاظ جامعه‌شناختی را معادل مشکل‌دار شدن طبقه بورژوا می‌داند.

نکته مورد نظر من این است که مشکل غرب و تجدد، مسأله‌ای صرفاً مفهومی نبود یعنی مسأله معرفتی و مرتبط با عقلانیت تنها نبود، مشکل تنها طبقه بورژوایی نیز نبود. اینکه غرب به لحاظ تاریخی - اجتماعی مسأله‌دار شده به نحوی که دیگر نمی‌توانست جلوتر برود، به این دلیل که مشکلی در نهادها و سیستم‌ها به موجود آمده بود. مثلاً به لحاظ اقتصادی سیستمی که از بعد از

۱- High Culture.

۲- Pup Culture.



جنگ جهانی تأسیس شده بود، دچار مشکل شده و کاملاً کنار نهاده می‌شود.

در این دوره از یک طرف جریان‌های ایجابی که غرب را می‌سازند و به جلو می‌برند، دچار مشکل می‌شوند و از طرف دیگر این احساس به وجود می‌آید که جریان‌هایی در عالم به وجود آمده‌اند که کنترل آنها از دست غرب خارج است. کتاب‌های کلوپ رم به خوبی این مطلب را نشان می‌دهد. بحران‌هایی مانند بحران جمعیت، بحران منابع، بحران محیط زیستی و ... در این ایام حس می‌شود و در چنین شرایطی است که آینده‌شناسی و آینده‌نگری را داریم.

در این دوره است که این سؤال را مطرح می‌کنند که چگونه بر جهان آینده مسلط شویم؟ یعنی جهان آینده در حال از دست رفتن است و اگر همین‌طور حرکت کند، همه چیز از کنترل خارج می‌شود و صحبت از آینده‌شناسی و آینده‌نگری و کنترل آینده طرح می‌شود. این یعنی اینکه نایستیم که جهان همان‌طور که می‌خواهد پیش برود، بلکه جهانی را که می‌خواهیم، ایجاد کنیم. برای این کار تکنیک‌های مختلفی پیشنهاد می‌شود. اثر ادیپوس به قول پوپر و یا بحث رئالیسم تخیلی و یا واقع‌گرایی تخیلی گیدنز، وجوه نظری این تکنیک‌ها را بیان می‌کند. در هر حال تلاش می‌کنند از طریق ایجاد تصویر مطلوب به مردم و به همان صورتی که می‌خواهند، آینده را بسازند. در این نوع کارها، عمده‌ترین کار این است که دیگران را اقناع کنیم که در آینده چنین اتفاقی خواهد افتاد و بخش اعظم کار هم از طریق برنامه پیش نمی‌رود، بلکه از طریق کارهایی مانند کار تافلر که در تمام دنیا منتشر شد، پیش می‌رود. یعنی کارهای ژول ورنی و طالع بینی جدید که همه آدم‌ها را اقناع می‌کند که چنین چیزی در حال اتفاق افتادن است. از لحاظ اقناعی هم توهم علمی این آینده، کارساز است.

این کار تکنیک‌های مختلفی دارد، اما اساس آینده‌نگری، نوعی طالع‌بینی علمی است. کار کسانی که طالع‌بینی می‌کرده‌اند روی هوا نبوده است، بلکه تئوری‌ای وجود داشته است که نسبتی بین آسمان و ماه و حرکت ستارگان و کرات وجود دارد و برای خود طالع‌بینان یک اساس تئوریک قوی محسوب می‌شده است.

اساس تئوریک طالع‌بینی فعلی این است که «جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، جهانی کنترل‌پذیر و مهار‌پذیر است و براساس نیروهای درون‌ساز اداره می‌شود، بنابراین اگر ابهامی در این فرآیند پیش می‌آید از این باب است که ساز و کار این نیروها را نمی‌دانیم و یا به درستی نمی‌توانیم پیش‌بینی کنیم ولی حداقل کاری که می‌توانیم بکنیم این است که روندهای اصلی و کلی را تشخیص دهیم و براساس آن بررسی کنیم که جهان به چه سمتی پیش خواهد رفت.

وقتی چنین پیش‌بینی‌ای کردیم، می‌توانیم به مردم هم بگوییم که جهان در حال این شکلی شدن است. کتاب‌های تافلر از این حیث جالب است و خواننده را تحت تأثیر قرار می‌دهد، چرا که تافلر سعی می‌کند القاء کند که همه چیز همین‌طور که من می‌گویم در حال جریان است. برژنیکسکی هم کتاب‌هایی مشابه تافلر دارد ولی در سطوح علمی‌تر دانیل بل و تورن مطرح می‌باشند. رابرتسون هم که بعدها بحث جهانی‌شدن را مطرح کرد، از آدم‌هایی است که در همان مقطع مطرح بوده و کار می‌کرده است.

اساس بحث از آینده‌نگری و آینده‌گرایی، چنین مباحثی دارد. از نکات دیگر دهه ۶۰ میلادی این است که در برخی از آثار، مطالعات جامعه‌شناختی به مطالعات تمدنی منتقل می‌شود. اساساً بحث از واحدهای ملی به واحدهای جهانی کشیده می‌شود. من معتقدم که این نوع نگاه به آینده با تمام لوازمش دارای مبانی متفاوتی است.

الان در مقام بیان جنبه‌های مثبتی نگاه به آینده نیستیم که ما مجاز به چه نوع نگاهی هستیم اما این نوع نگاهی را همان‌طور که در غرب هم می‌بینیم، حاصل شکاف بین جهان واقع و جهان ذهنی است که در مقاطع خاصی طرح می‌شود و پیش شرط‌های جدی متفاوتی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی دارد.

آیا شما واقعاً در این عالم، چنین امکانی را برای خود متصورید که بتوانید آینده را هدایت کنید؟ آیا چنین نگاهی به آینده درست است؟ نگاه به آینده به صورت جزئی و بخشی، یک بحث است و به صورت کلی و تاریخی بحثی دیگر. به نظر من، ما گرفتار فضایی هستیم که از غرب به ما ارث رسیده است و این نوع نگاه به عالم، نگاهی نیست که به لحاظ تئوریک آن را بحث کرده و با آگاهی از تناسب با دیدگاه اسلام پذیرفته باشیم.

### این نگاه چه ویژگی‌هایی از حیث مابعدالطبیعی و معرفت‌شناختی دارد؟

**دکتر کچویان:** این نگاه از لحاظ هستی‌شناختی یا مابعدالطبیعی، نگاهی کاملاً سکولاریستی است. یعنی اینکه شما به طور مطلق حاکم بر سرنوشت خودتان هستید. آینده‌نگری مستلزم چنین معنایی است. آینده‌نگری و طراحی بلندمدت آینده مستلزم چنین رویکردی به جهان است چرا که برای اینکه شما در این عالم بر سرنوشت خود مسلط باشید، جهانی سلطه‌پذیر را لازم دارید. جهان انسانی که دارای عنصر دیگری، غیر از این عناصر پدیداری که می‌شناسیم، باشد این جهان قابل

کنترل نخواهد بود، به همین دلیل مداخلات خداوند در عالم، مسأله دعا و معجزه از اولین امور دینی‌ای بود که در روشنگری مورد نقد قرار گرفت. با نگاهی که ما داریم که «لا تقولن لشيء انى فاعل ذلك غدا» این نوع نگاه برنامه‌ریزی و کنترل عالم در سطح چنین سطح بسیار وسیعش چگونه خواهد شد؟

**دکتر مبینی:** بنده معترضه‌ای کوتاه در مورد نظر آقای دکتر کچویان دارم و آن اینکه علت به وجود آمدن چشم‌انداز در نظر غربی‌ها ممکن است علت به وجود آمدن چشم‌انداز در نظر ما نباشد.

**پاسخ:** ایشان معتقدند که این تفکر سر از اومانسیم در می‌آورد نه اختیار داشتن انسان.

**دکتر مبینی:** بله، من می‌خواهم وجه تمایز را به این برگردانم که اگر ما نگاه اومانستی داشته باشیم، می‌توانیم این دلایل را بیاوریم، ولی اگر نگاه ما «اختیار انسان در یک نظام تکوین» باشد، چنین اختیاری کجا معنی پیدا می‌کند؟ و بخواهیم مقداری هم نگاه به جلو داشته باشیم، نه نگاه به عقب.

**پاسخ:** اما آقای دکتر کچویان آیا این اختیار منجر به این نمی‌شود که انسان می‌تواند چشم‌انداز آینده را تدارک کند؟

**دکتر کچویان:** به نظر من لازم است مقداری در مورد این احادیث فکر کرد که وقتی که برخی از صحابه مورد قبول در مورد روز آینده خود چیزی می‌گفتند مورد سرزنش قرار می‌گرفتند. حتی در حدیث «اعمل لدنیاك كأنك تعيش ابدا و اعمل لآخرتك كأنك تموت غدا» هم فکر برنامه‌ریزی مطرح نیست. بلکه معنایش این است که در زمانی که می‌خواهی کاری را انجام دهی، آن را خوب انجام بده.

**دکتر مبینی:** این بحث، در سطح عمل است. اگر آن را در سطح بصیرت مطرح کنیم چطور؟ مثلاً مکتب انتظار را چگونه تبیین می‌کنید؟ مکتب انتظار یک مکتب گذشته‌نگر است یا یک مکتب آینده‌نگر؟ خلیفه خدا بودن انسان در مسیر تکاملی‌ای که دارد، چه نوع رویکردی است؟

**دکتر کچویان:** من هنوز بحث ایجابی خود را در این مسأله مطرح نکرده‌ام.

**دکتر مبینی:** ممکن است پدیده‌هایی که می‌آید و ساختار نظام ساختار یافته هستی را می‌شناسد، نسبت به جامعه دینی تقدم داشته باشد، ولو اینکه بخواهد مسأله خودش را حل کند.

**دکتر علی اکبری:** سوء ظن به طرح مباحثی مانند چشم‌انداز در غرب و خاستگاه آن، مسأله به جا و درستی است. چه بسا با صرف‌نظر از مبانی این مسأله به این نکته برسیم که این مسأله مربوط به خود ما بوده است که به آنها هم رسیده است. موضوع آینده‌نگری چه در بستر الهی و چه در بستر بشری چیز جدیدی است و همانطور که فرمودند از دهه‌های ۳۰ به بعد شروع شده است. اما از قدیم، فال‌بین‌ها، جادوگرها، اخترشناس‌ها و فلاسفه بوده‌اند که گویی نگاه به آینده نوعی ارتکاز در فطرت است.

البته دانشمندان و روش‌های علمی شناخته شده‌ای هم وجود داشته است که در بعضی از حوزه‌ها جواب می‌داده است و تا حدودی کمک می‌کرده است. در زمینه دینی و الهی هم خود پیامبران نوعاً آینده را ترسیم می‌کرده‌اند. در آیات قرآن هم فراوان هست که آینده ترسیم می‌شود مانند این آیه شریفه: *ونريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمه ونجعلهم الوارثين*. اصلاً قانون سنت‌های الهی در قرآن، ضوابطی آینده‌ساز است. عبارت‌هایی مانند *افلاتعقلون*، *لقد كان في قصصهم...*، *اولم تر، و...* چنین مفهومی را نشان می‌دهد.

مبانی روشنی وجود دارد که آیا آینده آن جایی است که به صورت طبیعی به آن می‌رسیم یا آینده آن جایی است که بایستی آن را بسازیم؟ در ادبیات دینی ما آینده جایی است که باید آن را بسازیم.

**دکتر کچویان:** امر بین این دو دایر نیست که دیدگاه من را بپذیرید یا آینده را آباد کنید. امر بین این دو دایر نیست که یا برویم توسعه پیدا کنیم و یا اینکه زندگی را رها کنیم.

**دکتر علی اکبری:** آیا نگاه ما به آینده بایستی منفعل باشد یا فعال و آینده‌ساز؟ مطالعات آینده‌پژوهی در اصل متعلق به ما بوده است. در روش حضرت امام (ره) هم پیش‌بینی آینده گروه‌ها و جریان‌های مختلف دیده می‌شود که منحصر در پیش‌بینی فروپاشی شوروی نبوده است. بله البته این خطر وجود دارد که گرفتار مبانی معرفتی غرب شویم ولی نگاه دینی ما هم، مبانی متقن و قابل قبولی دارد. اصلاً خود انقلاب هم براساس نوعی آینده‌نگری بوده است.

**دکتر کچویان:** بعضی از آقایان زمانی می‌گفتند این را جدی بگیرد که امام زمان (عج) با شمشیر می‌جنگد، حال اگر این را بپذیریم آینده چگونه خواهد بود؟

**دکتر ملکی:** این مطلب زیاد هم دور از ذهن نیست، چون از انیشتین پرسیدند که جنگ جهانی سوم با چه سلاحی خواهد بود؟ گفت این را نمی‌دانم ولی جنگ جهانی چهارم با سنگ و کلوخ خواهد بود. جناب آقای دکتر کچویان در قسمتی از صحبت‌هایشان در مورد عدم قطعیت در دهه‌های ۶۰ میلادی فرمودند که به این نتیجه رسیدند که برای بعضی چیزها جوابی نیست. عیبی ندارد ولی بحث این است که اگر در مقطعی برشی ایجاد کرده و بگویند از این مقطع به بعد دوباره جامعه بسازید، ارزش‌سازی کنید، اقتصاد و رشد خود را درست کنید، ترس از این است که ما اگر دوباره از صفر هم شروع کنیم، چون این ابزارها را خوب نمی‌شناسیم، نتوانیم به آرمان‌هایمان برسیم.

نمونه آن این مثال است که در همان روزی که حادثه ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد، شرکت شل که بخشی برای سناریوسازی دارد و هزینه بسیاری هم در این مورد کرده است، سمیناری در همان روز برگزار کرد که بررسی کند چه مقدار از سناریوها عملی شده است. این اتفاق که افتاد، مسئولین شل این سمینار را تشکیل ندادند و به فاصله سه هفته در لندن برنامه سمینار را دوباره ترتیب دادند و تمام سناریوها را دوباره به بحث و بررسی گذاشتند و چیزی که رو آمده و مطرح شد، TINA بود. تینا که آن را یک قوه شیطانی می‌دانند و در عکس‌ها با شاخ و چهره‌ای ترسناک آن را نشان می‌دهند به این معنا است که (There is no alternative) یعنی این بدترین وضعیت است که بدیل و راه حل برای یک مسأله نداریم ولی باید بالاخره پیدا کنیم و تینا را به صورت داستانی، شیطانی وصف کردند که باید با آن مبارزه کنیم تا راه حلی پیدا کنیم. به نظرم در این قسمت اگر ما برای آینده خود راه حلی پیدا کرده و تینا را مغلوب کنیم، چه اشکالی دارد که از این امکان استفاده کنیم؟ ولی عدم قطعیت نسبت به آینده، همچنان مسأله اصلی بشریت است چه در سطح کشورها و چه در سطح سازمان‌ها و یا افراد؟ مانند فردی که در کوچه تاریک و برای غلبه بر ترس و عقب‌راندن تاریکی به هنگام قدم زدن سوت می‌زند، این فرد بدنبال یافتن نامعلومی‌ها در آن کوچه تاریک است. سوت زدن به معنای ارسال علائمی است که او مایل است در میان تاریکی شیء و یا فردی به او جواب دهد.

**آقای دکتر کچویان دست روی نقاط خوبی گذاشتند. این بحث در مورد توسعه هم مطرح بود که توسعه زاییده تفکر مدرنیته است. در مورد جهانی شدن هم این ایشان بحث‌های مشابهی داشتند. تصور من این است که در جهان ما، یک مسیر طی**

نمی‌شود. در جهان دو مسیر پیگیری می‌شود که اساس آنها حق و باطل است. مسیر خدا و مسیر شیطان هم می‌توان بر آن نام گذاشت. یعنی این دوگانگی به نحوی در دنیای ما جریان دارد. رابرتسون هم در بحث جهانی شدن، تجلیل و تأییدی از اسلام کرده و به محدودیت‌هایی که مسیر توسعه یا جهان بینی غربی دارد، اشاره می‌کند، در مورد آینده هم همین طور است. آینده‌ای که آنها ترسیم می‌کنند و می‌خواهند بر جهان تحمیلش کنند، برخلاف اصول هستی است و تحقق پیدا نمی‌کند ولو اینکه در کوتاه مدت هم جولانی داشته باشد. ولی چیزهایی که در مسیر حق است، یکی پس از دیگری اتفاق می‌افتد، مثلاً پیروزی انقلاب اسلامی و اتفاقات عراق و لبنان چیزهایی است که غرب نمی‌خواهد.

اتفاقاً آقای دکتر کچویان به دعا اشاره داشتند که در دعا چنین آینده‌ای به صورت ریز و جزئی خواسته می‌شود. با دعاهایی که در مورد ظهور امام زمان (عج) است، برای آینده دنیا تصویری داریم. از طرفی به صورت مشخص در مورد خانواده، فرزندان و نسل‌های بعدی هم دعاهایی داریم که آنها باید چگونه باشند. در دعاها فرهنگ عمیقی هست که دقیقاً در مسیر اراده حق قرار دارد و تحقق یافتنی است و این مسیر هم در کنار آن مسیر آینده‌سازی باطلی که غرب دارد در جریان است. اجازه بدهید با این نقد به سخنان آقای دکتر کچویان، از آقای دکتر خوش‌چهره بخواهیم به پرسش نخستین ما که همانا سابقه و تجربه چشم‌انداز است، پردازند.

**دکتر محمد خوش‌چهره:** سابقه برنامه‌های بلندمدت، مانند برنامه‌های چشم‌انداز و دورنگر، سابقه شناخته شده‌ای خصوصاً در نیم قرن اخیر دارد، بویژه بعد از جنگ دوم جهانی که خیلی از کشورها به سمت برنامه‌ریزی توسعه رفتند و به این نتیجه رسیدند که برنامه‌های سه تا هفت ساله، فراز کاملتری را هم نیاز دارد تا اهداف آرمانی، یا تحولات ساختاری را که زمان‌بر است را در آن ببینند. همچنین دستیابی به برخی از متغیرهای کلان، مانند تحولات ساختاری جمعیت، رسیدن به اشتغال کامل یا تحولات ساختاری اقتصاد (مانند تغییر از اقتصاد سنتی به اقتصاد نوین)، یا صنعتی شدن از مواردی هستند که در یک بستر زمانی طولانی‌تر شکل می‌گیرد و لذا این تغییرات و تحولات ساختاری مورد نیاز از یک طرف و دستیابی به اهداف آرمانی از طرف دیگر، ضرورت تنظیم برنامه‌های دورنگر و چشم‌انداز را ایجاد می‌کرد.

در اینجا بود که عنوان شد که منطبق برنامه‌های توسعه بر این است که در راستای چشم‌انداز باشد تا بتواند گامی در جهت اهداف استراتژیک باشد. این امر بسیار مورد استقبال کشورهای درحال

توسعه قرارگرفت و کشورهایی مانند هند، چین، برخی کشورهای امریکای لاتین و کشورهای افریقایی وارد برنامه‌های میان مدت و بلندمدت شدند که برخی موفق شدند و برخی هم خیر. در این راستا مدل‌های رشد و توسعه هم تبیین شد. از این رو اگرچه جایگاه برنامه‌های بلندمدت در برخی کشورهای کمونیستی، که از قبل منشأ تصمیم‌گیری‌شان بود، اما این امر در کشورهای درحال توسعه، یا دارای اقتصاد مختلط و یا حتی دارای اقتصاد آزاد و... نکته قابل توجهی بود. مخصوصاً برخی اهداف آرمانی مانند صنعتی شدن که مستلزم برنامه‌های دورنگر و چشم‌انداز بود. این نوع برنامه‌ریزی، جایگاه خودش را پیدا کرد و برنامه‌هایی ده ساله یا ۲۵ ساله را در این راستا تعریف کردند که متناسب با شرایط اقتصادی و حکومتی و... هر کشوری دیگر تفاوتی داشت و بیشتر به دنبال تحولات ساختاری در چشم‌انداز بودند، حتی برنامه‌ریزی برای متغیرهای کلان مانند اشتغال کامل و توسعه بلندمدت که برنامه‌ریزی‌های بخشی هم مزید بر آن بود. بخش انرژی، آب و غیره نیز نگاه‌های چشم‌انداز و بلندمدت را می‌طلبد.

آنچه که جا افتاد این بود که برنامه‌ریزی توسعه و یا استراتژی‌های توسعه بایستی مبتنی بر برنامه‌ریزی‌های متکی به چشم‌انداز باشد. این بحث نهادینه شده در فرآیند توسعه بود که بایستی قبل از فرآیند توسعه یک چشم‌انداز تهیه شده و گام به گام به جلو پیش رفت. خیلی از کشورها توانستند اهداف استراتژیک و آرمانی خود را از طریق چنین برنامه‌ریزی‌هایی پیش ببرند. البته ضریب انحرافی پیش آمد و برخی موفقیت‌ها و عدم موفقیت‌ها هم حاصل شد. اما این عدم موفقیت‌ها به اصل چشم‌انداز بر نمی‌گردد بلکه به نوع سیاست‌های اتخاذ شده و سیاست‌های اجرایی برمی‌گردد.

آنچه مهم است این است که بعد از فروپاشی شوروی و مسائلی که متعاقباً به جود آمد، هجمه‌ای به برنامه‌های طولانی مدت وارد شد تا اساس برنامه‌ریزی بلند مدت را زیر سؤال ببرند. حرف این بود که سرعت تحولات جهانی و سرعت تحولات منطقه‌ای و مخصوصاً اراده‌ای که سردمداران و قدرت‌های جهانی و عرصه سیاست بین‌الملل در راستای منافع خودشان دارند، تحولات و تغییراتی را پیش می‌آورد، مانند یکجانبه‌نگری امریکا و یا فروپاشی شوروی و یا ۱۱ سپتامبر به بعد که تروریسم به عنوان فضایی امنیتی بر اقتصاد ایجاد گردید.

گفته شد که سرعت تحولات روابط بین‌الملل و تغییرات تکنولوژی و متعاقباً اراده بازیگران سیاسی به گونه‌ای شرایط بین‌المللی و منطقه‌ای را رقم می‌زند که تبیین اهداف بلندمدت مشکل است و نمی‌توان با وجود چنین متغیرهای برون‌زایی دست به تنظیم و اجرای چشم‌انداز زد،

چراکه خارج از کنترل و اراده تصمیم‌گیران داخلی‌اند. بنابراین هر قدر به اهداف میانی پردازیم، بهتر است و بایستی نظام‌های برنامه‌ریزی با اهداف میانی شکل بگیرد و متعاقباً دوره‌های برنامه‌ریزی به زیر ده سال کاهش یابد؛ چراکه بیشتر قالب پیش‌بینی و کنترل است و لذا سعی شد که چنین فضایی ایجاد گردد.

در پاسخ به این هجمه علیه چشم‌اندازهای بلندمدت، گفته شد که این تحولات جهانی یا فرصت هستند و یا تهدید. اگر فرصت تلقی شوند برای سرعت بخشیدن به اهداف مورد نظر می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرند و اگر تهدید باشند، قبل از اینکه به خود موضوع تهدید برگردد، به نوع مدیریت تهدید برمی‌گردد که مدیریت‌های استراتژیک در یک کشور در چه سطحی قرار دارند و چگونه‌اند؟ آیا قدرت کنترل و مهار تهدیدات را دارند؟ اگر ابر مدیریت باشند که بایستی این تهدیدها را به فرصت تبدیل کنند. یعنی تأثیر سرعت تحولات بستگی به نوع مدیریت استراتژیک هر کشور دارد. ترسیم چشم‌انداز می‌تواند پشتوانه منطقی داشته باشد و اگر چنین پتانسیل و ظرفیتی در مدیریت یک کشور نیست، بایستی بیشتر به سمت اهداف کوتاه مدت برود.

ما این مسائل را در شرایط اقتصادی کشور خودمان دیده‌ایم. مثلاً تحولات منطقی در عراق، افغانستان پیش آمد که تحلیل بسیاری بعد از این تحولات این بود که ایران توانست این تهدیدها را مهار کند، کنترل کند و حتی در جاهایی تبدیل به فرصت کند.

از این رو آنچه را که می‌توان با توجه به جمیع شرایط در نظر داشت، ضرورت اتخاذ اهداف چشم‌انداز بیست ساله است و خیلی از کشورها اهداف خود را در برنامه طولانی مدت پیگیری می‌کنند. کشورهایمانند مالزی چشم‌انداز ۲۰۲۰ را مطرح می‌کند که هدف صنعتی شدن را دنبال می‌کند. اتحادیه اروپا هم از پیمان ماسریخ هدفش این بود که وارد برنامه‌ای ۲۵ ساله شود و اتحادیه‌ای یکسان و اروپایی متحد داشته باشد و این حرف را در زمانی مطرح می‌کردند که یکجانبه‌گرایی امریکا به اوج خودش رسیده و با فروپاشی شوروی قدرت بلامنازع جهانی شده بود و اروپا باظرافت در حال ورود به چنین قلمرویی بود. این برنامه از دهه ۹۰ میلادی آغاز شده و در سال ۱۹۹۴م. عملیاتی شد بدین صورت که اتحادیه اروپا چشم‌اندازی است که حداقل نیازمند ربع قرن زمان است. صحبت اروپایی متحد آنچنان نشد که به سمت الزامات آن رفتند مثلاً یکی از الزامات اصلی اروپای متحده واحد پول متحد بود و یورو در سال ۱۹۹۴م. مطرح شد.

پرداختن به چشم‌انداز، بعد از فروپاشی شوروی، حتی شدت بیشتری هم پیدا کرده است ولی



برنامه‌ریزی بلندمدت از کشوری به کشور دیگر فرق می‌کند. برخی از کشورها چشم‌انداز خود را معطوف به دو یا سه هدف استراتژیک کرده‌اند، برخی هم دامنه وسیعی را در نظر گرفته‌اند ولی هر قدر دامنه آمال و آرزوها گسترده‌تر باشد، ضریب موفقیت را کاهش می‌دهد و در چشم‌انداز نمی‌توان اهدافی متعدد را قرار داد.

از این رو جایگاه برنامه‌های چشم‌انداز، جایگاه شناخته شده‌ای است و در علم و تکنولوژی دارای جایگاه ویژه است و برنامه‌های بخشی هم فراوان است، که در بخش‌هایی مانند انرژی و حمل و نقل خود را بیشتر نشان داده است.

در مورد ضرورت این کار در ایران می‌توان بررسی کرد که آیا از دیدگاه برنامه‌ریزی، انجام چنین کاری در ایران ضرورت دارد یا خیر؟ من هم به عنوان رشته تخصصی و مطالعاتی‌ام و هم به لحاظ مشاهدات تجربی و تاریخی‌ام در مورد اقتصاد ایران عرض می‌کنم که نظام تصمیم‌گیری و خصوصاً اجرایی ما نشان داده است که ما دچار انحرافات در عمل بوده و بعضاً از ثبات رویه برخوردار نیستیم. سلايق و باورهای شخصی رؤسای جمهور ما، مسیرهای مختلف حرکت را ایجاد کرده است. به عنوان مثال در برنامه اول توسعه بیشتر تلاش برای دستیابی به ثروت بالاتر، درآمد بالاتر و عمران و آبادانی کشور مطرح بود که توسط آقای هاشمی و تحت عنوان سازندگی و دوران سازندگی از آن یاد می‌شود.

چون برخی ملاحظات و اهداف و آرمان نظام در کنار این موارد نهادینه نشده بود از جمله توزیع درآمد، نحوه توزیع ثروت و درآمد، معلوم نبود منابع اصلی این رشد اقتصاد به چه کسی باید می‌رسید؟ علی‌رغم تلاش دولت طی سه برنامه گذشته، از اهداف آرمانی خود از جمله عدالت و گسترش عدل خیلی دور افتاده‌ایم. از این رو برای اینکه دولت‌ها روی مسیری مشخص حرکت کنند و مانور و ماریپیچ آنها کم باشد، چنین بسترسازی‌ای ضروری بود. بنابراین تدوین چشم‌انداز، نظام تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی را پاسخگو می‌کرد که خود نوعی الزام بود تا مشخص شود یک دولت چه مقدار در مسیر مشخص شده حرکت کرده است و چه میزان انحراف داشته است. مثلاً در مقطعی که تلاش برای توسعه سیاسی مطرح می‌شود، «سلیقه‌ای» است و در جایی دیگر هم که تأکید روی سازندگی است، بازهم سلیقه‌ای است و یا الان که شعارهایی تحت عنوان عدالت داده می‌شود، می‌تواند سلیقه‌ای باشد. اگر معیار و میزان نداشته باشیم نمی‌توانیم حرکت دولت‌ها را ارزیابی کنیم که چه مقدار در راستای منافع و مصالح ملی بوده است.

بنابراین ضرورت ایجاد اهدافی بنام اهداف چشم‌انداز در نظام برنامه‌ریزی ما ضرورتی کاملاً

شناخته شده است. اما نکته‌ای که بسیار حایز اهمیت است اینکه چشم‌انداز بایستی نظام تصمیم‌گیری و قانونگذاری و اجرایی ما را در مقام پاسخگویی قرار دهد. به عنوان مثال مجلس باید پاسخ دهد که چه میزان از تخصیص منابعش در راستای اهداف استراتژیک و چشم‌انداز بوده است. می‌توان گفت هم ضرورت جهانی داشتن چشم‌انداز احساس می‌شود- با توجه به آنچه که در مورد جایگاه فعلی برنامه‌ریزی بلندمدت در جهان ذکر شد - و هم ضرورت داخلی کشور ما چنین اقتضایی دارد؛ چرا که سلايق، باورها، انحراف در اجرا، شیوه‌ها و روش‌های مختلف، برای امنیت اقتصادی و حتی برای عاملین اقتصادی خوب نیست که در هر دوره با سلايق مختلف مواجه شوند. به علاوه در انتظار آنان از نرخ بازگشت سرمایه هم تأثیرگذار است و شرایط سالم رقابتی به خطر می‌افتد. با توجه به این نکات است که ضرورت یکسری از اهداف چشم‌انداز احساس می‌شود.

اما برخی از ایراداتی که بر چشم‌انداز وارد است را می‌توان در موارد زیر دید:

چشم‌انداز نیاز به الزاماتی مانند برنامه عملیاتی دارد. برنامه عملیاتی چشم‌انداز ما چیست؟ تعهدات و الزامات نسبت به آن چگونه بایستی باشد؟ چه کسی ارزیابی می‌کند و تطبیق می‌دهد؟ با ترسیم چشم‌انداز ۵۰٪ کار انجام شده ولی ۵۰٪ دوم رها شده است. دولت در زمان آقای خاتمی که افق‌های دید چشم‌انداز را ترسیم کرد، بر مبنای باورها، سلايق و جهان‌بینی آن دولت بود که نگاه خودش را به مسائل جهانی و منطقه‌ای داشت. چیزی که آنجا ارائه شده و بعد خدمت مقام معظم رهبری تقدیم گردیده بود به مجمع تشخیص مصلحت نظام رفت و تغییرات معناداری پیدا کرد. مثلاً یکی از موارد چشم‌انداز اولیه استحاله و ادغام بلاشروط در اقتصاد جهانی بود که بعدها تغییر یافت.

از دل آن مطلب، استراتژی توسعه صنعتی هم بدست آمد، برنامه چهارمی هم تنظیم شد که مرور آن‌ها نشان می‌دهد که عقبه آن چه چیزی بوده است. برنامه چهارم توسعه، کماکان بر مبنای همان مقدمات و پیش شرط‌ها و نگاه‌ها بود. تا جایی که من می‌دانم برنامه چهارم هم بر همان مبنای بود. که اصلاحات کمی را مجلس ششم در اواخر کارش با شتاب در این برنامه ایجاد کرد. در حالی که می‌بایست این برنامه به عنوان اولین گام برای اهداف چشم‌انداز در مجلس هفتم طرح و بررسی می‌شد. هنگامی که مجلس هفتم شکل گرفت، برنامه چهارم تبدیل به قانون شده بود و دست مجلس هفتم برای ایجاد تغییر در آن، بسته بود.

**دکتر علی اکبری:** اجازه بدهید بنده در اینجا دو نکته را اضافه کنم. نکته اول اینکه تحولی که در مباحث مربوط به اقتصاد و برنامه‌ریزی مورد اشاره قرار گرفت، دقیقاً در مدیریت استراتژیک هم همین تحولات انجام شد که تدوین چشم‌انداز هم به عنوان یکی از دستاوردهای دهه ۹۰ میلادی مطرح گردید. اگر بخواهیم نوعی دسته بندی در مورد مکاتب مطرح در برنامه‌ریزی داشته باشیم می‌توان گفت برخی از مکاتب به صورت جدی، پیش‌تدبیری و تجویزی‌اند بدین معنی که معتقدند تمام مسائل ریز را هم بایستی از قبل تدبیر و برنامه‌ریزی کرد. در مقابل این مکاتب، برخی دیگر به این شکل قائل به برنامه‌ریزی نیستند. چون معتقدند این کار راه خلاقیت را می‌بندد و با استدلال‌هایی، راه پیش‌بینی و برنامه‌ریزی را سد می‌کنند. در دهه ۹۰ میلادی نگاه‌های تجمیعی و تلفیقی شکل گرفت که معتقدند از هر دو مکتب قبلی باید استفاده کرد، یعنی نه افراط و نه تفریط. یعنی در عین حال که فلسفه وجودی و رسالت را می‌دیدند، از خلاقیت و نوآوری هم غافل نبودند. همچنان که این تحول در اقتصاد پدیدار می‌شد، در رشته‌های دارای قرابت هم این تحولات شکل گرفت.

نکته دوم در مورد ضرورت‌های سند چشم‌انداز است. از سال ۷۶ به بعد که مجمع تشخیص مصلحت نظام در تدوین سیاست‌های کلی نظام فعال شد، عناوین کلی و اولویت‌های متعددی مشخص شد. با پیشرفت کار این سؤال در جلسات کارشناسی مطرح بود که یکی از کارکردهای سیاست کلی، ایجاد هماهنگی و انسجام و وحدت‌بخشی و جهت‌دهی به همه فعالیت‌ها است، با توجه به کثرت سیاست‌های کلی نوعی ناسازگاری در بطن آن بوجود خواهد آمد و چه چیزی سیاست‌های کلی که قرار است همه چیز را هماهنگ کند، هماهنگ و سازگار خواهد کرد؟ این سؤال بصورت جدی مطرح بود که چه چیزی سیاست‌های کلی را با هم هماهنگ خواهد کرد؟ در اوایل مطرح بود که موضوعی مانند اشتغال، عدالت و یا ... در رأس قرار بگیرد و سایر سیاست‌ها معطوف به آن باشد و این مطلب را خدمت مقام معظم رهبری عرض کردند. ایشان جمله‌ای دارند که: «آنچه به عنوان سیاست‌های کلی تصویب می‌شود باید ناظر به تصویر کلی مطلوب کشور در مقطع زمانی مشخص باشد» و بعد به چشم‌انداز اشاره کرد و فرمودند: «ترسیم این چشم‌انداز نیز کار لازمی است که شایسته است بوسیله آن مجمع محترم تدوین و پیشنهاد شود.» اگرچه مجمع کمیته‌هایی را برای این کار قرار داد ولی این مطلب را خیلی جدی نگرفت و به این شکل پیگیری نشد تا بعدها که برنامه چهارم مطرح شد، مقام معظم رهبری فرمودند که کاری بکنید که حداقل دو برنامه، همسو باشد. از اینجا به بعد بود که مجمع هم فعال شد.

کمیسیون خاصی تشکیل شد که دیدگاه‌ها را به دولت هم می‌بردند. در دولت هم این کار بصورت جدی انجام شد و همه تلاش خود را برای شکل‌گیری و تهیه و تنظیم سند چشم‌انداز انجام دادند.

### آقای مهندس نبوی جناب‌عالی بر این پیشنهاد، چیزی نمی‌افزاید؟

**مهندس نبوی:** عرض کنم در ابتدا که قرار شد مجمع این کار را انجام دهد، کمیسینی تشکیل شد که آقای دکتر حبیبی هم بود و تعدادی از افرادی که همگی تجربه مجلس و دولت را داشتند هم حضور داشتند. در ده سال قبل که این روند آغاز شد همگی افراد تجربه‌هایی را داشتند و اختلافاتی هم پیش آمده بود. مثلاً در مورد سیاست‌های اقتصادی که چه مقدار دولتی باشد و چقدر غیردولتی که تبیین سیاست‌های اصل ۴۴ به عنوان یکی از اولویت‌ها مطرح گردید. در زمینه‌های مختلف، موارد اختلافی مشخص گردید و به مسائل اقتصادی، مدیریتی، زیربنایی، حقوقی، امنیتی و فرهنگی تقسیم شد و هر کمیسینی وارد بحث مسائل حوزه خود گردید.

خود این اولویت‌ها هم به تصویب مقام معظم رهبری رسید و براساس آن اولویت‌ها سیاست‌گذاری آغاز گردید. بعد به این نتیجه رسیدیم که اگر با این روند این اولویت‌ها بررسی شوند، زمان بسیار طولانی نیاز دارد که ممکن است تا اجرایی شدن سیاست، آن قدر زمان گذشته باشد که دوباره نیاز به تجدیدنظر در مورد آن سیاست باشد. در نهایت به این نتیجه رسیدیم که بایستی خطوط استراتژیکی را ترسیم کنیم که بتواند این چرخه طولانی را کوتاه کند و ارتباط و هماهنگی را برقرار نماید.

**جناب آقای دکتر علی‌اکبری، شما در مورد عدم چسبندگی برنامه چهارم با اهداف چشم‌انداز که آقای دکتر خوش‌چهره متعرض آن شدند چه نظری دارید؟**

**دکتر علی‌اکبری:** بله من نکته‌ای در این مورد عرض خواهم کرد ولی در تکمیل فرمایشات جناب آقای مهندس نبوی می‌توان گفت اکنون این شائبه که سند چشم‌انداز مستند به مطالعات و دقت‌های لازم نبوده باشد، وجود دارد ولی باید گفت بالعکس، تا زمانی که سند چشم‌انداز مطرح شد، مطالعات مختلفی انجام شده بود. مطالعه استراتژی توسعه صنعتی، مطالعه ایران ۱۴۰۰،

مطالعاتی که مرحوم عظیمی در مورد فرصت‌ها و چالش‌های توسعه انجام داده بود، مطالعاتی که در زمینه اقتصاد بدون نفت، فقرزدایی، ساماندهی اقتصاد اجتماعی، انجام شده بود، مطالعاتی که توسط مرکز تحقیقات ریاست جمهوری انجام گرفته بود، مطالعاتی هم در بیرون از کشور در مالزی و ژاپن انجام شده بود، مطالعاتی را هم سازمان جغرافیایی کشور انجام داده بود. بنابراین مطالعات بسیاری برای تدوین سند چشم‌انداز صورت گرفت که مسیری کاملاً بومی را پیمود و با همان ادبیات شناخته شده قانون اساسی نوشته و تنظیم شده است. قانون اساسی هم در واقع نوعی سند چشم‌انداز است که قید زمان را ندارد. چشم‌انداز برش زمان‌مندی از قانون اساسی است که خلأ بین سیاستهای کلی و قانون اساسی را پر کرده است.

در مورد برنامه چهارم توسعه که سؤال فرمودید چند عامل وجود دارد که چسبندگی لازم و ارتباط معقول و منطقی با سند چشم‌انداز را تا حدودی محدودش کرده است. مشکل اول این است که چشم‌انداز نهایی که تصویب و ابلاغ شد، با چشم‌انداز پیشنهادی دولت مغایر بود و این تغایر برای تدوین‌کنندگان اولیه چشم‌انداز که برنامه چهارم را همزمان با پیشنهادشان تنظیم کرده بودند، نا هماهنگی‌ای را با چشم‌انداز نهایی رقم می‌زد.

عامل و مشکل دوم در عدم چسبندگی برنامه چهارم و چشم‌انداز این بود که اصلاً ساز و کاری بومی طراحی نشده بود که نگاهی از بالا به پایین داشته باشد. حتی در سیاستهای کلی حاکم بر برنامه سوم هم ما این مشکل را داشتیم که ساز و کار روشنی برای چگونگی اعمال در برنامه نداشتیم.

عامل سوم این بود که نگاههای تجربی گذشته و سبک‌های سنتی ما در تدبیر برنامه، اجازه اینکه این سیاستها و چشم‌انداز وارد برنامه شود را نمی‌داد. برای اینکه نظام برنامه‌ریزی در کشور ما به گونه‌ای است که در شرایط موجود و حال، تحمیل می‌کند که برنامه اکنون چگونه باید باشد.

عامل چهارم هم مربوط به مسائل سیاسی است. شتابی که مجلس و دولت در تصویب برنامه چهارم داشتند تبدیل به عامل مهمی برای عدم چسبندگی با سند چشم‌انداز است.

البته نکته مثبتی که در این میان وجود داشت، این بود که سیاستهای کلی را که مقام معظم رهبری ابلاغ کرده بودند، به نوعی ناظر به سند چشم‌انداز هم بود و هر مقدار از سیاستهای کلی را که توانستند در برنامه بیاورند با چشم‌انداز هماهنگی دارد. نکته دوم این بود که در مجلس اتفاقاتی افتاد و برخی از مسایل اساسی را که بسیار تعیین‌کننده بود را در پیشنهادی که می‌بایست در لایحه‌ای جداگانه مطرح می‌شد، عنوان کردند که فرصتی شد تا بتوان در طول برنامه برخی از

اهداف چشم‌انداز را دنبال کرد. اما این انتظار که دولت و مجلس براساس چشم‌انداز برنامه‌ریزی کنند واقع نشد، هرچند البته کار مشکلی هم بود چرا که برنامه‌ریزی طبق چشم‌انداز یعنی به هم ریختن ساختارهای کشور.

**مهندس نبوی:** دولت زمان آقای خاتمی پیشنهادهایی را برای چشم‌انداز بیست ساله و سیاستهایی را برای برنامه چهارم پیشنهاد کرد و پیرو آن بحث‌های جدی و مفصلی در مجمع انجام شد که به صورت فعلی درآمد. این سیر، یک سیر تکاملی بود نه اینکه مغایر و در مقابل پیشنهاد دولت بوده باشد. به هر حال کارشناسان دولت و سازمان برنامه و بودجه هم بسیار کمک کردند و مجمع هم از کار کارشناسی آنها و سایر مراکز استفاده کرد.

سند چشم‌انداز را می‌توان سند تفاهم ملی دانست. روی کلمه به کلمه از عبارت «ایران کشوری است توسعه یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه، با هویت اسلامی و انقلابی. الهام بخش در جهان اسلام و با تعامل سازنده و مؤثر در روابط بین‌الملل» بحث و تفاهم شده است؛ تفاهمی در سطح رؤسای وقت سه قوه، همه اعضاء مجمع و... یعنی بعد از سالیانی که اختلاف نظرهای بسیار در مسائل توسعه، اقتصاد، داخلی و خارجی و... داشتیم، این سند تفاهمی بود که هم دکنترین سیاست خارجی را تعیین کرد و هم به مباحث توسعه اشاره داشت و... در واقع طی یک فرایند تکاملی به یک اجماع و تفاهم ملی رسیده‌ایم.

نکته دیگر اینکه در مورد سیاستهای کلی برنامه چهارم که دولت پیشنهاد کرده بود، جلسات فوق‌العاده‌ای در مجمع تشخیص مصلحت نظام تشکیل شد و سیاستهای کلی اصلاح و تکمیل گردید و خدمت مقام معظم رهبری تقدیم شد و ایشان بعد از دقت‌های نهایی آن را به سه قوه ابلاغ کردند، پس سیاستهای برنامه چهارم در جهت تحقق چشم‌انداز است.

اینکه گاهی بیان می‌شود که بایستی وابستگی بودجه جاری به نفت قطع شود، حجم دولت باید کوچک شود، کارآمدی بالا برود و... بر اساس همین سیاستها است. من در مقام قضاوت در این مورد نیستم که برنامه چهارم که تصویب شده است، آیا چسبندگی و ارتباط وثیقی با سند چشم‌انداز دارد یا ندارد، اما دیدگاهم این است که برنامه چهارم، مشکل ما نیست. چیزی که آقای دکتر خوش‌چهره اشاره داشتند هنوز در کشور ما شکل نگرفته است، یعنی ساز و کاری که سند چشم‌انداز با یک منطق، تفکر و مدیریت استراتژیک تبدیل به چهار تا برنامه ۵ ساله بشود و این برنامه‌های ۵ ساله هم با یک منطق و الگوریتمی تبدیل به برنامه‌های یکساله بشوند. بخصوص

اشکال ما آنجا است که بودجه‌های سالانه نه به برنامه‌های ۵ ساله ارتباط دارد و نه به سند چشم‌انداز مربوط است. یعنی بهمنی است که به راه افتاده و کسی هم جلوی آن را نمی‌تواند بگیرد؛ به عبارت دیگر دولت‌ها و مجلس‌ها جرأت تغییر و ایستادگی در برابر آن را ندارند. این همان اشکال اصلی است که وجود دارد.

برنامه چهارم و سیاست‌های کلی تصریح دارد که باید وابستگی بودجه‌های جاری به نفت ظرف ۱۰ سال قطع شود، اما در همین دو سال اول برنامه وابستگی بیشتر می‌شود. بنابراین یکی از جاهایی که خیلی ایراد دارد، بودجه‌ها است که بایستی در مجلس و دولت عزم ایجاد شود، در تدوین بودجه است که تخصیص منابع انجام می‌شود و منابع خرج می‌شود که اگر اولویت‌ها در نظر گرفته نشود مشکل به قوت خود باقی می‌ماند.

در مورد خود سند لازم به ذکر است که چشم‌انداز الزاماتی دارد که مجمع در حال کار بر روی آنها است تا آنها هم تصویب و ابلاغ شوند. الزامات مختلف ساختاری، رفتاری، مدیریتی و استراتژیک داریم که همگی مهم‌اند. یکی از الزامات هم این است که نهایتاً چه کسی باید پاسخگو باشد که نهایتاً آیا بودجه‌ها در مسیر برنامه ۵ ساله و در راستای اهداف هست یا نه؟ مسؤول کیست و کجا باید این ارتباط بین سند و برنامه‌ها و بودجه‌های یکساله را برقرار نماید؟ این هم بحث مهمی است که مدتهاست مطرح است. جایگاهی باید تعریف شود که صلاحیت این کار را داشته باشد و اگر ملاحظه کرد دولت و مجلس و سایر دستگاه‌ها، استراتژی ندارند و یا استراتژی‌هایشان ما را به اهداف چشم‌انداز نمی‌رساند بتواند جلوی آن را بگیرد و یا فرمان اصلاح بدهد. تصور من این است که این جایگاه جز جایگاه رهبری نمی‌تواند باشد. در حقیقت خود ایشان سند چشم‌انداز و سیاست‌های کلی را ابلاغ کرده‌اند و مسئول حسن اجرای سیاست‌های کلی خود ایشان هستند و در محدوده‌ای نظارت بر حسن اجرا را به مجمع واگذار کرده‌اند. به نظر می‌آید که اگر چنین جایگاهی شکل بگیرد که سررشته کار را در دست بگیرد، بسیاری از ایرادهایی که آقای دکتر خوش‌چهره هم بدان‌ها اشاره داشتند را می‌توان برطرف کرد. در این صورت مجلس، شورای نگهبان و دولت هم پاسخگو خواهند بود.

**آیا می‌توان شورای نگهبان را همان مرجع صلاحیت‌دار دانست که در کنار بررسی مصوبات از جهت عدم مغایرت با شرع و قانون، عدم مغایرت و تطبیق با اهداف سند چشم‌انداز را هم در دستور کار خود قرار دهد.**

**مهندس نبوی:** در آیین نامه نظارتی مجمع که مربوط به برنامه‌های ۵ ساله است در مورد شورای نگهبان چنین آمده است که اگر در موردی مجمع مصوبه داد و به شورای نگهبان به موقع ابلاغ کرد که این لایحه دولت یا مصوبه مجلس خلاف سیاست‌های کلی یا سند چشم‌انداز است، شورای نگهبان می‌تواند جلوی آن را بگیرد و اصلاح کند.

**دکتر ملکی:** در برنامه‌ریزی استراتژیک، همانطور که درازمدت دیده می‌شود، کوتاه‌مدت هم دیده می‌شود و حتی اگر در جایی انحرافی مشاهده شود و یا یک عامل محیطی و بیرونی در حال تأثیر بر اهداف باشد (مانند حادثه ۱۱ سپتامبر) می‌توان در سناریو آن‌ها را پیش‌بینی کرد.

نکته‌ای که با توجه به بحث‌های گذشته ذکر آن‌ها را لازم می‌بینیم، در مورد فلسفه توسعه است. این نکته مهمی است که یک دولت یا یک سیستم سیاسی اقتدارگرا (به معنای دولتی که اراده خود را بر برنامه‌ای مسلط می‌کند، تا آن را به انجام برساند) سعی می‌کند برنامه‌ای را اجرا کند ولی بعد از اجرای آن چه خواهد شد؟ مثلاً کشورهایی که این کار را کرده‌اند به کجا رسیده‌اند؟ کشوری مانند مالزی که مشکلات داخلی آن‌ها را نمی‌بینیم، بلکه رشد اقتصادی آن‌ها را مشاهده می‌کنیم. آیا واقعاً هدف ما همین است که رشد اقتصادی اینقدر بشود؟

مثلی هست با سه ضلع خدا، انسان، طبیعت. وقتی که چشم‌انداز دارید با برنامه‌های ۵ ساله و یکساله در این وسط چه کار می‌خواهید بکنید؟ آیا می‌خواهید رفاه اجتماعی درست کنید؟ رفاه اجتماعی چقدر به طبیعت ضرر خواهد زد؟ چقدر رو به خداست؟ آیا رفاه تمام هدف خواهد شد؟ بعد از تأمین رفاه کارگران چه کار باید کرد؟

منطقی که در اقتصاد بدان توجه می‌کنند، منطبق سود است و یا منطق گروه‌های اجتماعی. گروه‌های اجتماعی با هم تنازع دارند ولی یکدیگر را نمی‌توانند حذف کنند. اگر ما بحثی بکنیم که مافوق اینها باشد، ما را زودتر به نتیجه می‌رساند. از دیدگاه اجتماعی می‌توان این مباحث را بر اهدافی مبتنی کرد که بالاتر از چیزی باشد که فکر می‌کنیم.

نکته دوم اینکه ما نباید همه چیز را از حکومت بخواهیم، چرا که در اینصورت نقش تصمیم‌گیری‌های فردی انسان‌ها که واحدهای متفکر و تصمیم‌گیرنده هستند را کاهش داده‌ایم، ما باید گروه‌های اجتماعی را تقویت کنیم. در گروه‌های اجتماعی هم اگرچه فردی کاری را اشتباه بداند ولی چون گروهش آن را انجام می‌دهد، او هم آن عمل اشتباه را انجام خواهد داد چون ایستارها و ارزش‌های گروه بر او حاکم شده است. ما هم در بحث اجتماعی آن را به دولت



تعمیم داده‌ایم. اگر فیلسوفی در تهران داشتیم او هیچ کاری نمی‌تواند بکند. چنانکه یک ماشین هم چون بالاخره یک ماشین است کار خودش را انجام داده و همه را زیر دنده هایش خرد می‌کند.

باید به دو نکته خیلی توجه بکنیم: ۱- جهانی دیدن کار خودمان، ۲- اگر داخل کشور را ببینیم و به نتیجه هم برسد ممکن است سؤال شود که خوب بعد چی؟ به کجا رسیدید؟

**دکتر خوش چهره** در واقع آقای دکتر ملکی می‌فرمایند که اگر مثلی را تحت عنوان خدا، انسان، طبیعت، در نظر بگیریم، برنامه‌های توسعه به هیچ سویی جهت مثبت پیدا نمی‌کنند. اگر رفاه افراد تهیه شد بعد از آن چطور می‌شود؟ این عبارت «بعد از آن چی؟» ناظر به رویکردهای معنوی می‌تواند باشد. مروی است که روزی حضرت امیر (ع) از جایی عبور می‌کردند مقداری زباله دیدند و فرمودند: *هنا ما کتتم تنافسون فیه بالامس*. این چیزی بود که دیروز سر آن با هم دعوا می‌کردید. آیا نباید اهداف عالی و معنوی داشت؟ آقای دکتر خوش چهره.

**دکتر خوش چهره:** اصولاً رفاه، شاخص و معیار و سطح نیاز دارد. گاهی برخورداری از آب آشامیدنی سالم رفاه نامیده می‌شود. گاهی برخورداری از سیستم آب گرم نوعی رفاه تلقی شده است و در سیستم‌های افزایش سطح رفاه وارد بحث‌هایی مانند بهداشت می‌شوند. بنابراین رفاه شاخص‌هایی را نیاز دارد که با کلی‌گویی موجود در سند چشم‌انداز سازگاری ندارد. و این بحث قابل تأمل است. یا مثلاً در مورد طبیعت باید دید که این توسعه چقدر می‌تواند در بقاء توسعه ایفاء نقش نماید. اگرچه توسعه با ازاله منابع طبیعی و تهی‌سازی منابع طبیعی همراه بوده است و الآن بحث توسعه پایدار مطرح است که رشد اقتصادی‌ای است که همراه با ملاحظات محیط زیستی، عدم تهی‌سازی منابع طبیعی و حفظ منابع نسل‌های آینده باشد.

اگرچه دستیابی به اهداف چشم‌انداز بیست ساله ما را به قله‌ای می‌رساند، ولی آیا راه را برای قله‌های بعدی باز می‌کند یا نه؟ در این بحث اما و اگرهای متعدد وجود دارد. خیلی از آرمان‌ها، آرزوها و امیال همینطوری در سند آمده است و برخی از واژه‌ها را که دیده‌اند با هم شباهت و قرابت لفظی دارد، در کنار هم گذاشته‌اند در حالی که برخی از این‌ها با هم تناقض دارد. در مورد واژه‌ای مانند «رسیدن به اشتغال کامل» می‌توان گفت در دنیا چنین حرف‌هایی نمی‌زنند. اشتغال کامل، هدف استراتژیک است و در خیلی جاها دلیلی وجود ندارد که به اشتغال کامل برسیم. در

مباحث اقتصادی اشتغال کامل نقطه حداکثری‌ای است که مورد اشاره قرار می‌گیرد ولی هیچ کس نمی‌گوید به اشتغال کامل برسیم.

و یا در سند اشاره به «رشد پرشتاب و مستمر اقتصادی» شده است در حالی که خیلی از کشورها برای بقاء حرکت خودشان از شتاب رشد کم می‌کنند. الان چین امکان دستیابی به رشد دو رقمی را دارد ولی می‌داند که این کار اختلالات اجتماعی و... را بدنبال خواهد داشت. بنابراین رشد خودش را کم کرده است. پس نباید فکر کنیم الزاماً رشد پرشتاب و مستمر به نفع ما خواهد بود. عبارت دیگری که به نظرم دارای ایراد است «ارتقاء نسبی سطح درآمد سرانه» است. اگر رشد پرشتاب و مستمر هست که دیگر ارتقاء نسبی سطح درآمد سرانه، نیاز به ذکر نخواهد داشت. چون با رشد پرشتاب، درآمد سرانه هم ارتقاء می‌یابد. بنابراین تعارضات و تناقضاتی وجود دارد که البته خروجی آن قابل دفاع است. اما اگر وزن علمی به آن بخواهیم بدهیم، مورد سؤال خواهد بود.

به مواردی مانند ملاحظات جمعیتی هم دقت نشده است. جمعیت ما تا بیست سال آینده کماکان دارای وجه غالب جمعیت جوان خواهد بود. در مؤلفه‌های قدرت، به علم و فناوری توجه شده است ولی در مسائلی که تأثیر می‌گذارد مانند روحیه، انضباط، مفتخر به ایرانی بودن و... ورزش امروز عنصری کلیدی است برای انسجام و وحدت ملی و برای تحرک نرخ رشد اقتصادی. می‌شد از ایران به عنوان یکی از سه قدرت اول ورزشی آسیا در سند یاد کرد چون الان ورزش جزء مؤلفه‌های قدرت است. پرداختن به ورزش در سند می‌تواند کمیت‌پذیر هم باشد. بنابراین اگر از بعد سلبی به چشم‌انداز نگاه کنیم، نکات قابل تأملی دارد که قابل تصحیح است و می‌توان برنامه‌ای تکمیلی قرار داد در نوعی از برنامه‌ریزی که به غلتان معروف است می‌توان با پیشبرد برنامه، اصلاحاتی در آن داشت و با شرایط تطبیقش داد. اما جدا از این نگاه سلبی، قابل دفاع است.

**آقای مهندس نبوی، جنابعالی در مورد نقدهای مطروحه از سوی آقای دکتر خوش چهره نظری ندارید؟**

**مهندس نبوی:** در مورد واژه توسعه‌یافته که فرمودند باید عرض کنم که توسعه انسانی شاخصی دارد که اگر از ۰/۸ بالاتر باشد آن کشور توسعه یافته است و در این شاخص

تحصیلات، سلامت و درآمد سرانه در نظر گرفته می‌شود. پس وقتی می‌گوییم کشوری توسعه یافته، دارای شاخص‌های معلوم و کمی است. در مورد عبارت با جایگاه اول اقتصادی در سطح منطقه، منطقه بدین صورت در متن چشم‌انداز تعریف شده است: آسیای میانه، قفقاز خاورمیانه و کشورهای همسایه که باز شاخص کمی و مقایسه‌ای است.

الهام‌بخش بودن در سطح جهان اسلام هم بدین معناست که جمهوری اسلامی الگویی را ارائه بدهد که هم از نظر نیروی انسانی و هم از نظر اخلاقی و معنوی و در همه ابعاد الهام‌بخش باشد. در سطح بین‌الملل هم دارای دکترین سیاست خارجی، «تعامل سازنده» است.

در چشم‌انداز ۲۰ ساله وقتی مجموعه سیاستها را می‌بینیم اینطور نیست به استقلال فرد بی‌توجه باشیم و بخواهیم صرفاً گروه‌های اجتماعی را فعال کنیم و یا بخواهیم که فقط حکومت نقش ایفا کند، مانند شوروی سابق. در سیاستهای اصل ۴۴ که یکی از اسناد مهم برنامه‌ها است، نقش مردم مورد تأیید و تأکید قرار می‌گیرد و حتی در مورد صدر اصل ۴۴ پیش‌بینی شده که ۸۰ درصد بنگاه‌های دولتی قابل واگذاری به مردم است. مسائل و جنبه‌های ایمانی هم در این چشم‌انداز دیده شده است و ملاک توسعه، فقط ملاک مادی نبوده است. چنانکه اشاره به هویت اسلامی انقلابی در متن سند هم حاکی از همین معناست. ملاک‌های اخلاق، ایثارگری، مؤمن بودن، داشتن وجدان کاری و تعهد به انقلاب و نظام از دیگر موارد پیش‌بینی شده در سند چشم‌انداز است.

در بند ۱۵ از سیاستهای برنامه چهارم چنین ذکر شده است که:

- « - تقویت هویت ملی جوانان متناسب با آرمان‌های انقلاب اسلامی
- فراهم کردن محیط رشد فکری و علمی تلاش در جهت رفع دغدغه‌های شغلی، ازدواج، مسکن و آسیب‌های اجتماعی آنان،
- توجه به مقتضیات دوره جوانی و نیازها و توانایی‌های آنان»

در این بند ورزش بصورت پررنگ مورد اشاره قرار نگرفته ولی در آن مندرج هست. این می‌تواند محل اختلاف نظر باشد که آیا ورزش دارای چنین جایگاه و اهمیتی هست که بصورت پررنگ در سند ذکر شود یا خیر؟ ولی اینطور نبوده است که مورد توجه نباشد.

ملاک‌های مطرح در چشم‌انداز، جهانی است و ابعاد انسانی، خدا و معنویت هم در آن هست. طبیعت هم در آن مطرح است.

نکته دیگری را در مورد بحث‌های قبلی عرض کنم. داشتن یک چشم‌انداز و تصویر روشن در تعلیمات مذهبی ما بخصوص در دکترین مهدویت مطرح است. احادیث و آیات قرآن مشخصه‌های مختلف جامعه امام زمانی (عج) را از نظر اقتصادی، اخلاقی، توانایی‌های علمی و امنیت ترسیم کرده‌اند. فلذا حرکت به سمت آن و داشتن یک چشم‌انداز در تعلیم مذهبی جایگاه ویژه خود را دارد ...

**دکتر کچویان:** البته این تعبیر، سکولاریزه کردن مهدویت است ...

**دکتر ملکی:** درعین دیگر اینکه دولت محور اساسی توسعه جامعه است، در کجای مثلث خدا، انسان و طبیعت جای می‌گیرد؟ آلآن ما همه کارها را بر دوش دولت یا نظام می‌دانیم. چه می‌خواهیم بکنیم؟

**مهندس نبوی:** خیر، دولت در بسیاری از موارد، زمینه ساز است. مقام معظم رهبری در ابلاغیه اصل ۴۴ فرمودند دولت از بنگاه‌داری خودش را آزاد کند و در مقام سیاستگزاری قرار بگیرد.

**راصد:** می‌خواهیم با اجازه دوستان پردازیم به تهدید چشم‌انداز توسط متغیرهای برون‌زا، و اینکه این وضع در مورد این منطقه پرآشوب که کشور ما در آن قرار گرفته، چگونه است؟ جناب آقای دکتر علی اکبری.

**دکتر علی اکبری:** وقتی در شرایطی قرار می‌گیریم که عوامل بیرونی آنقدر زیاد است که اجازه فکر کردن به این موضوع را که ما به چه سمتی در حال حرکت هستیم را به ما نمی‌دهد، ضرورت و اهمیت داشتن چشم‌انداز بیشتر می‌شود. در این شرایط است که ما به داشتن یک افق نیاز بیشتری احساس می‌کنیم.

کسی که به کوهنوردی می‌پردازد، اگر رسیدن به قله را هدفش قرار داده باشد به دلیل شرایط راه در مسیر تغییراتی را ایجاد می‌کند ولی در نهایت هدفش به قله رسیدن است. کشورهایی که بیشتر تحت تأثیر عوامل بیرونی هستند، به چشم‌انداز هم نیاز بیشتری دارند، نه اینکه عوامل بیرونی بخواهد مانع چشم‌انداز باشد.

**دکتر کچویان:** اجازه بدهید روشن کنم که نکته موجود در این سؤال این است که در شرایطی قرار دارید که نیرویی ضعیف هستید و نیروهای تأثیرگذار در عالم، افراد دیگری هستند. تحت چنین شرایطی بایستی این سؤال را پاسخ داد و نفس وجود عوامل بیرونی مطرح نیست، بلکه

وجود عامل بیرونی‌ای مطرح است که مانع دستیابی شما به اهداف چشم‌انداز می‌شود. شما در چنین فضایی بر چه اساسی چشم‌انداز را طراحی می‌کنید؟ نکته دوم که در چارچوب دیدگاه من است اینکه اگر عامل بیرونی از عوامل غیرقابل کنترل باشد، چه خواهید کرد؟

**دکتر علی اکبری:** با این فرض که عوامل بیرونی، قدرتمندتر و غیرقابل مقابله و مقاومت هم باشند، باز چشم‌انداز دارای کارکردهایی درونی مانند امیدبخشی و آثار و پیامدهای مثبت دیگری است که حتی اگر انسان بداند که وارد چنین عرصه‌ای بشود که قدرت حریف بیشتر است و او به شهادت می‌رسد، اما امید به پیروزی داشته باشد، باز هم برایش مثبت است.

**دکتر کچویان:** در این کلام، تناقضی وجود دارد؛ این برنامه و چشم‌انداز برای تحقق دنیایی است؛ یعنی برای تحقق در این دنیا. منظورم غیردینی بودن آن نیست بلکه می‌خواهید به اهداف چشم‌انداز در این دنیا برسید نه در آخرت. پس بشارت به احدی الحسین نمی‌توان داد.

**دکتر علی اکبری:** می‌توان به این حدیث عمل کرد که «اعمل لدنیاك كأنك تعيش ابدا و اعمل لآخرتك كأنك تموت غدا». یک مثال نقضی: امیرالمؤمنین (ع) در مورد اتفاقاتی که بنا بود پیش بیاید، مطمئن بودند ولی با زهم مثلاً چشم‌انداز نیروهای نظامی را ترسیم می‌کردند. که و الجنود باذن الله... اینطوری هستند که تزول الجبال و لا تنزل و... اگرچه امیرالمؤمنین (ع) در صحنه نظامی، جنگهایی را هم واگذار کرد. یعنی این دو مانعه الجمع نیستند.

**دکتر کچویان:** این جواب اخیر، جواب دیگری است که پیش فرض آن این است که قدرت‌های دیگر، در سطح جهان تعیین کننده نیستند و این جوابی دیگر است.

**مهندس نبوی:** و این که قدرت‌های دیگر تعیین کننده نیستند، در چارچوب نظرات آقای دکتر کچویان هم قرار می‌گیرد. اما به نظر من می‌توان این بحث را ملموس‌تر کرد. این سؤال جدی است که عوامل بیرونی به عنوان مانع مطرح می‌شوند. مثلاً فضای بین‌المللی که به نام مقابله تروریسم شکل گرفته بود، تأثیرگذار بود. پس این فرض اشتباه است که محیط ما در دنیا هیچگاه توأم با تهدید نیست و برای اهداف، مشکلی ایجاد نمی‌کند. این فرض، غیرقابل تصور است. این سؤال به نوعی با این سؤال مربوط است که آیا تحقق سند موكول به سیاست دفاعی امنیتی خاصی است؟ کدام سیاست؟

هر کشوری در شرایط خودش با تهدیدی روبرو است و با توجه به بحث آقای دکتر خوش‌چهره، مدیریت استراتژیک و برنامه‌ریز بایستی به این سؤالات جواب بدهد. یعنی هرکشور توانایی‌هایی

دارد که برخی بالقوه و برخی بالفعل اند ولی می تواند توانایی های بالقوه اش را بالفعل کند. یا خیلی از تهدیداتی که علیه او وجود دارد را با سیاست هایی به فرصت تبدیل کند و این ها تجربیاتی است که نظام در طی چند سال حکومتداری، بدست آورده است. پس چنین فضایی وجود دارد. **دکتر کچویان:** اما اجازه بدهید بگویم که شما هم به نوع دیگری جواب دادید که جوابی که این سؤال می خواهد نیست. جوابی که این سؤال می خواهد این است که اگر این نیرو، نیروی تعیین کننده در این فضا است ...

**مهندس نبوی:** ما چنین فرضی نداریم این نگرانی در مورد حضور امریکا در عراق وجود داشت که تهدیدی جدی علیه ما باشد ولی با تدبیری درست، تبدیل به فرصت شد. **دکتر کچویان:** بگویم خدا اینطور خواست. شرایط فعلی عراق و افغانستان نتیجه تدبیر ما نیست.

ولی به راستی نظام در این دو مورد خوب عمل کرد ...

**مهندس نبوی:** ضمن اینکه علت غایی حوادث عالم، ما نیستیم. عرض من این است که از شرایط می توان استفاده کرد. امریکا اصرار داشت هرطور شده مسأله فلسطین را حل کند، نتوانست. در لبنان تصمیم داشت که ریشه حزب الله را بزند که نتوانست. ما در سر چهارراه دنیا هستیم. اصلاً ما در گذشته توسعه پیدا نکرده ایم چون که همیشه امنیت ما را متزلزل کرده اند. پس برای توسعه حتماً به امنیت نیاز داریم و این امنیت صرفاً سخت افزاری نیست و نرم افزاری هم هست. ما اگر هدف داشته باشیم می توانیم با حفظ امنیت به اهدافمان هم برسیم.

ما در شرایطی درگیر چالش شده ایم که آقای دکتر عیوضی، هنوز پرسش نخست ما را جواب نگفته اند. آقای دکتر عیوضی بفرمایید.

**دکتر محمدرحیم عیوضی:** در مورد سابقه و پیشینه چشم انداز اشاره به نکته ای لازم است. اصولاً اگر چشم انداز را الهام بخش مدیریت کشورها در سطوح مختلف در نظر بگیریم، بایستی ویژگی هایی را تعریف کنیم که این ویژگی ها باعث شود که کشورها به این مسیر و در جهت نگاه به چشم انداز و تحقق آن حرکت کنند. نکته اول اینکه اصولاً در سیر تاریخی کشورهای

مدعی جایگاه منطقه‌ای و جهانی و بین‌المللی، کشورهایی بوده‌اند که قطعاً از رویکرد مبتنی بر چشم‌انداز استفاده کرده‌اند.

نکته دیگر این است که کشورهایی، همواره در معرض تهدیدات بوده‌اند و چالش‌های گوناگونی را به عنوان واقعیت‌های عینی پیش‌روی خویش داشته‌اند، به ضرورت چشم‌انداز بیشتر اهمیت داده‌اند. این دو نکته را به عنوان دو عامل مهم در گرایش به نگرش به چشم‌انداز در نظر می‌گیریم.

بنابراین نکته مهم این است که کشورهایی که به دنبال جایگاه مهم و جهانی هستند و یا کشورهایی که در معرض چالش‌های جدی هستند و این تهدیدها را احساس می‌کنند و یا وارد رقابت در برنامه‌ریزی‌ها شده و متأثر از آشفتگی الگوهای روابط جهانی گردیده‌اند، انگیزه کافی برای اتخاذ رویکرد مبتنی بر چشم‌انداز را در خود پیدا می‌کنند. پس چشم‌انداز از نظر من بیشتر یک باور است که تبدیل به برنامه می‌شود. اگر ما به رشد و توسعه باور داشته باشیم و از طرف دیگر به کارگزاری و داشتن نقش مهم در ساختن جامعه و تاریخ هم باور داشته باشیم، این باورها میل ما را به سوی چشم‌انداز تقویت می‌کند و اگر اینطور باشد در بحث نمی‌توان صرفاً به برنامه اشاره داشت.

پس باور را با توجه به انگیزه‌های چشم‌انداز، قابل انتقال نمی‌دانیم و قابل اقتباس هم نیست. اگر چشم‌انداز را برنامه بدانیم، بایستی آن را از جای دیگری اخذ کرد. این برنامه اگر از جای دیگر اخذ شود، اقتباس و تقلید است و دیگر نمی‌توان از بومی شدن نگاه به آینده و برنامه‌های بیست ساله صحبت کرد، بر این اساس چون چشم‌انداز را همچون باوری برای جوامع مختلفی که انگیزه‌های لازم در درون آنها وجود دارد، می‌دانم، لذا تأکید بر بومی بودن برنامه‌ریزی در چشم‌انداز کشور را یک امر کاملاً اساسی و مهم و جدی می‌دانم.

چشم‌انداز نگاه به آینده دارد، امید به آینده از ویژگی‌های چشم‌انداز است. فکر و عمل، مؤید و همراه این نگرش است و خلاقیت و نوآوری هم محوریت و اصالت‌بخش به چشم‌انداز است. وقتی که این نگاه را داشته باشیم، زمینه‌های نخستین طراحی اولیه چشم‌انداز و جستجوی این زمینه‌ها که در بیرون دنبال می‌شود را باید به تحول درونی باورهای یک ملت تبدیل کنیم. یعنی یک ملت امیدوارند که به باورهای درونی خودشان نسبت به آینده، جامه عمل بپوشانند که این امر تأکیدی است بر تحقق آن باور، که در این راه خلاقیت و نوآوری هم لازم است. این ویژگی‌ها به همراه چنین برداشتی از چشم‌انداز قابل تحقق است و در درون یک جامعه به عنوان

یک امر فطری و ذاتی می‌تواند تأثیرگذار باشد.

پس بایستی بر انگیزه‌های چشم‌انداز تأکید داشت که نیاز به باور هم دارد. باورها قابل اقتباس و تقلید نیستند، بلکه باید از درون متن جامعه و تحولی درونی شکل بگیرند. چشم‌انداز ویژگی‌هایی دارد که خلاقیت، فکر و عمل پشتوانه آن است ولی چشم‌انداز هم مثل توسعه یک وضعیت با ثبات و یک شکل ندارد.

یکی از سئوالات مطرح شده این است که جایگاه امروزی چشم‌انداز در کشورهای گوناگون و در کشور خودمان چگونه است؟ به نظر من بایستی اینها را از هم تفکیک کرد. به عنوان نمونه در کشور ما، جایگاه سیاسی چشم‌انداز در کشور ما رو به گسترش است ولی جایگاه اجتماعی و فردی و اقتصادی چشم‌انداز در کشور ما تناسبی با جایگاه سیاسی ندارد. دلایل متعدد و متفاوتی هم می‌توان برای این مطلب برشمرد. یکی از دلایل این امر، پیامدهای منفی جهانی شدن است. یعنی پیامدهای منفی جهانی شدن، تأثیری را بر جایگاه چشم‌انداز در قلمرو فردی و اجتماعی بر جای می‌گذارد و در همه کشورها هم به همین سبک و سیاق، مسائلی وجود دارد. لذا بر این اساس بایستی بر بومی شدن وضعیت کشورها به عنوان یک اصل توجه داشته باشیم، خصوصاً در مباحث اجتماعی و فرهنگی.

می‌شود این بحث اخیرتان و چگونگی تأثیر جهانی شدن بر چشم‌انداز را قدری بیشتر توضیح بفرمائید.

**دکتر عبوضی:** جهانی شدن بازتاب‌های متفاوتی را بر کل جهان بر جای می‌گذارد که یکی از آن بازتاب‌های جدی و اساسی، بازتاب‌های فرهنگی جهانی شدن است؛ از طریق رسانه‌ها، ماهواره‌ها، شبکه‌های اطلاع رسانی و مواردی که به سهولت هم در اختیار همه قرار می‌گیرد. لذا دولتی که در صدد برنامه‌ریزی‌ای بیست ساله و یا تدوین چشم‌اندازی معین است، قطعاً یکی از معارضه‌های جدی آن همین تحولات فرهنگی مخرب ناشی از جهانی شدن است. مثلاً در یک نظام آموزشی، کارگزاران کار خود را انجام می‌دهند و خوب هم کار انجام می‌دهند ولی یکمرتبه در جامعه جوانانی را می‌بینید که براساس باورهای تبلیغ شده از سوی ماهواره بیرون می‌آیند. پس برنامه‌ریزی و کار فرهنگی ما چه شد؟ بحث ما جایگاه برنامه‌ریزی فرهنگی تدوین شده‌ای است که نتیجه آن مطلوب نبوده است، و باید آن را نتیجه عوامل مخرب ناشی از جهانی



شدن دانست.

لذا وقتی صحبت از چشم‌انداز می‌کنیم باید قلمروهای خاصی را در نظر بگیریم. در قلمرو اقتصاد هم طبیعتاً جایگاه خاص خودش و موانع خاص خودش مطرح را دارد. ولی در عرصه سیاست، کشور ما چشم‌انداز رو به گسترشی دارد الان بحث توانمندی و قابلیت سیاسی ایران در جهان بسیار مطرح است ولی در بحث فرهنگ و ... انتقادهای بسیاری وجود دارد.

در این مورد که رویکرد مبتنی بر چشم‌انداز بیست ساله آیا با برنامه چهارم قابل تحقق است؟ این سؤال بسیار مهم و ضروری است که باید دقت و وقت بیشتری صرف نماییم. بنده برنامه چهارم را در راستای سند چشم‌انداز نمی‌بینم. به عنوان نمونه در سند چشم‌انداز، بسیاری از ویژگی‌های مؤثر و کلان، در حدود ۱۸ هدف وجود دارد که در برنامه چهارم در حاشیه هستند؛ مثلاً فرهنگ. با توجه به عدم تناسب متغیرهای برنامه چهارم و متغیرهای سند چشم‌انداز، می‌توان در قابل تحقق بودن آنها بحث کرد که بنده این موارد را قابل وصول نمی‌بینم.

نکته دیگر در مورد لوازم تحقق سند چشم‌انداز است که آن را به اصول و مسائل کلیدی و استراتژیکی که حضرت امام (ره) در تدوین نظام جمهوری اسلامی روی آن تأکید داشت و آن را تبیین کرد، ارجاع می‌دهم. این مطلب را در قالب چند فرضیه در مقاله‌ای با عنوان «سند چشم‌انداز، فرهنگ و امام (ره)» مطرح کرده‌ام بر این اساس می‌توانیم لوازم تحقق سند چشم‌انداز را بیابیم و به کار بگیریم و امکان تحقق آن را هم قابل وصول بدانیم. تجربه ثابت کرده است هرگاه در تحولات نظام سیاسی خود، بازگشت به اصول اصیل و بومی خود داشته‌ایم، موفق بوده‌ایم و شکی هم در آن نباید داشت. اصولی مانند تقویت خود باوری؛ حضرت امام (ره) به خودباوری عینیت بخشیده و ما آن را از کس دیگری نگرفتیم و در عین حال این اصول را می‌توان در صورت‌های علمی تبیین و ترویج کرد.

در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی هم می‌توان رفتارهای حضرت امام (ره) را به عنوان اصل و اساس قرار داد. بحث‌هایی که امام به عنوان مباحث کلیدی و اساسی مطرح کرده است، عامل موفقیت سند چشم‌انداز خواهد بود. بر این اساس باید تجارب دو دهه اول انقلاب و خصوصاً دهه اول را در سند نویسی چشم‌انداز به عنوان اصول، تحقق ببخشیم و بر همان مسیر هم حرکت کنیم و از جنجال آفرینی کسانی که می‌خواهند تزلزل فکری ایجاد کنند، نهراسیم. اگر بخواهیم از قلمرو باور خارج شویم و فقط به صرف برنامه بسنده کنیم، حاصل چنین برنامه‌ای همان موارد اقتباسی است که به ما تحمیل خواهد شد و به جایی نخواهیم رسید.

آقای دکتر عیوضی به رابطه جهانی شدن و چشم‌انداز اشاره داشتند. اکنون سؤال این است که آیا کشور ما متأثر از عوامل بیرونی است؟ تأثیر و تأثر چشم‌انداز با بحث جهانی شدن را چگونه می‌توان در نظر گرفت؟ این سؤال را می‌توان چنین اصلاح کرد که چقدر تأثیر پذیر است و در چه زمینه‌هایی تأثیر پذیر است.

**دکتر علی اکبری:** مطلب اول اینکه، برای رسیدن به اهداف سند و تحقق آن، قطعاً و ضرورتاً مقدمات، بسترها، اتخاذ شیوه‌ها و لوازم و به تعبیری الزام‌هایی وجود دارد. نمی‌توان بدون نگاه به این الزامات به اهداف سند رسید. مطلب دوم اینکه این الزامات متعدد و متفاوت هستند و طیف وسیعی از الزامات قابل بحث و بررسی‌اند. این الزامات را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

- ۱- الزاماتی که به کلیت سند برمی‌گردد.
  - ۲- الزامات موردی و خصوصی که به برخی از مؤلفه‌های سند و یا برخی از اهداف سند بر می‌گردد.
- مثلاً اگر جایگاه اول علمی بحث می‌شود، الزامات ویژه خودش را دارد و وقتی از کلیات اهداف سند صحبت می‌شود، الزامات ویژه خودش را دارد.
- مطلب سوم اینکه این الزامات موارد گسسته و بی‌ارتباط با یکدیگر نیست، بلکه همه الزامات به هم وابسته هستند و از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند و بر یکدیگر اثر می‌گذارند و بلکه بیش از وابستگی، نوعی پیوستگی از جنس پیوستگی مؤلفه‌های سند در این الزامات وجود دارد. این الزامات را باید با هم دید و نمی‌توان بر بخشی از آن تأکید کرد، و از بخش دیگر غفلت کرد. بلکه الزامات را هم بایستی باهم دید.

نکته و مطلب چهارم این است که الزامات متعدّدند و بخشی هم الزامات کلی است؛ یکی از الزامات عام و کلی سند، این است که بتوانیم یک فهم و دیدگاه مشترک و نوعی اجماع بر وضعیتی که می‌خواهیم بدان برسیم، ایجاد کنیم. اصل ایجاد یک فهم مشترک، به عنوان یک الزام کلی اجتناب‌ناپذیر است و وقتی سند قابل پیاده شدن و قابل دسترس است که در مجموع نظام ما چه در حاکمیت و اجزاء حاکمیت، چه در مردم وجه مشترک بین حاکمیت و مردم، دیدگاه مشترکی شکل بگیرد تا بتوان اجماعی برای رسیدن به آن فراهم شود.

الزام دیگری که در این راستا بسیار مهم است اینکه وجود دیدگاه مشترک کافی نیست، بلکه

انگیزه و برانگیختگی و شوق و جاذبه و آنچه که همه را به سمت تحقق سند، سوق دهد و همه را متقاعد کند و جاذبه لازم را داشته باشد هم مورد نیاز است، که الزامی عام است. یعنی ایجاد انگیزه هم عام است.

انگیزه هم ظرافت‌هایی دارد. انگیزه در رهبری که رهبری برای پیگیری آن انگیزه پیدا کند. قوای سه گانه انگیزه پیدا کنند، همه سازمان‌ها و مجموعه‌های حاکمیتی و غیر حاکمیتی در نظام، انگیزه پیدا کنند، چون کاری لازم است. به علاوه انگیزه در مردم در تشکل‌ها، جریان‌ها، اصناف و حتی مناطق باید در مورد چشم‌انداز انگیزه وجود داشته باشد. بایستی به نوعی منافع همه را با اهداف چشم‌انداز گره زد؛ یعنی ذی نفعان سند باید همگی به نوعی درگیر شوند.

مطلب دیگری هم که آن هم به نظر من بسیار مهم است، و اگر دقت کنیم در فرمایشات مقام معظم رهبری هم به عنوان یک الزام کلی قابل بحث است، «مهندسی فرهنگی» است به همان مفهومی که ایشان فرمودند. ما در چینش و آمایش کلیت نظام، در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی، ساماندهی و انسجامی لازم داریم. باید یک هماهنگی بین تمام نظام‌ها و کلان نظام‌های کشورمان در راستای هویت انقلابی اسلامی شکل بگیرد، چون قید انقلابی-اسلامی در سطح سایر مؤلفه‌ها نیست.

جایگاه اول اقتصادی، توسعه یافتگی، تعامل سازنده و... باید با حفظ و تقویت هویت انقلابی-اسلامی باشد و این نیازمند آمایش و مهندسی فرهنگی است. یعنی مجموعه‌های نظام را به گونه‌ای مهندسی کنیم که در جهت اهداف فرهنگی معماری و مهندسی شده باشند. یعنی برون داد و خروجی و نتیجه و دستاورد همه فعل و انفعالات، آن هدف فرهنگی باشد و این هم یک الزام است. در غیر این صورت بر فرض که چشم‌انداز هم محقق شود، هیچ جاذبه و مطلوبیتی برای ما نخواهد داشت که بخواهیم وضعیت ژاپن، چین و یا کشورهای دیگر را پیدا کنیم.

الزام دیگری که به صورت کلی مورد توجه باید باشد، بحث راهبری سند است. سند، برش زمان‌مندی از قانون اساسی است. این راه مدیریت کلانی می‌خواهد تا این اتفاق به صورت کامل به وقوع بپیوندد. در مجموعه نظام یک مدیریت کلان واحد و مسئول و پاسخگو نیاز است که راهبری تحقق سند را دنبال کند باید کانونی وجود داشته باشد و حتی اگر نیاز شد نهادی به وجود بیاید که متولی چشم‌انداز شود که هم مورد تأیید رهبری باشد و هم قوای سه گانه به نوعی آن را پذیرفته باشند و هم مقبولیت عام در توده مردم داشته باشد: تا همه به عنوان امری ملی-اسلامی عملکرد او را بپذیرند. شاید چنین اسمی را برای مرکز پیگیری چشم‌انداز به عنوان

«شورای عالی سعادت ملی» بتوان پیشنهاد داشت.

**دکتر علی اکبری:** در واقع می‌گویید که در عرصه سیاست خارجی شورای عالی امنیت ملی را داریم، در عرصه فرهنگ هم شورای عالی انقلاب فرهنگی را داریم و این نیاز به چنین مرکزی برای سند چشم‌انداز و مسائل اقتصادی کشور هم لازم است ...

**دکتر علی اکبری:** بلی. البته الزاماتی که تا اینجا ذکر شد، الزامات عام بودند. به الزامات خاصی هم می‌توان اشاره داشت. مثلاً وقتی گفته می‌شود جایگاه اول علمی، الزامات و اتفاقات خاصی باید بیفتد تا جایگاه اول علمی احراز گردد و مقدمات ویژه‌ای نیاز است. در مورد تعامل سازنده و بقیه موارد هم همین طور است. در مجموع می‌توان گفت اولاً لازم است حتماً همه مؤلفه‌های سند، تبیین شود به خصوص مؤلفه‌های کلیدی که در کادر سند است. ثانیاً نظریه‌ها و رویکردهای مربوط به این مؤلفه‌ها روشن شود و نظریه منتخب به دست آید و ثبت شود. ثالثاً شاخص‌های تحقق سند که در پایان سند هم مقام معظم رهبری تذکر داده‌اند، استخراج شود و ساز و کارهای ارزیابی و سنجش این ساز و کارها هم در کشور فراهم شود و به طور مستمر پیگیری شود. با شکل‌گیری مرکز مورد بحث هم می‌توان آن را محل پیگیری و دریافت نظرات دانست. اگر این موارد کلی اتفاق بیفتد، این امید هست که الزامات اصلی سند محقق شده و به اهداف سند برسیم.

**آقای دکتر مبینی، جنابعالی در مورد الزامات چشم‌انداز چگونه می‌اندیشید؟**

**دکتر مبینی:** به نظر من یکی از بحث‌هایی که در باب چشم‌انداز باید در موردش فکر کرد و بعد به الزاماتش رسید این است که روش‌های اجرایی چشم‌انداز چگونه است؟ عده‌ای معتقدند که مدیران ارشد یک جامعه، یک سازمان و یک مؤسسه اگر پشتوانه سند قرار بگیرند و دستور کار روزانه، ماهانه، سالانه، پنج ساله، بلند مدت و ادوار و دوره‌های مختلف را بر مبنای سند تعریف کنند و به طور مکرر و مرتب این مفهوم چشم‌انداز و اهداف و محورهای اصلی را مورد تأکید قرار دهند، تبدیل به یک فرهنگ می‌شود و منابع مورد نیاز تخصیص پیدا می‌کند و سند اجرا می‌شود.

عده‌ای دیگر معتقدند اگر بستر و قاعده یک جامعه و بدنه یک سازمان آن را نپذیرد، مدیران هر

قدر هم تلاش کنند، توفیق کامل پیدا نمی‌کنند. چون مرتب با خواسته‌هایی از جانب جامعه مواجه می‌شوند که آن خواسته‌ها عموماً متناسب با اولویت‌هایی که تعریف می‌شود نبوده و اولویت‌هایی که مدیران تعریف می‌کنند نیز متناسب با نیازها و خواست جامعه نخواهد بود. بحث سومی هم مطرح است که به خصوص اگر در جامعه ما اتفاق بیفتد هم در مرحله تدوین و هم در مرحله اجرا بسیار مؤثر خواهد بود، این است که هم اراده بالا رعایت شود و هم خواسته پائین. ترکیب این دو اگر شکل بپذیرد و انسجام پیدا کند و اراده و عزم شود و کوشش برنامه‌ریزی شده جمعی داشته باشد، به راحتی و با آسان‌ترین روش یک سند چشم‌انداز اجراء خواهد شد.

فارغ از اینکه ما کدام روش را انتخاب می‌کنیم، باید ببینیم «الزام» را چه چیزی در نظر می‌گیریم. گاهی الزام را به صورت پیش‌نیازهای اجرای یک سند می‌دانیم و یا آن را تعهداتی<sup>۱</sup> می‌دانیم که مدیران یک جامعه دارند و یا بگوئیم الزامات، زیرساخت‌هایی است که برای یک سند بصورت سخت افزاری یا نرم افزاری مورد نیاز باشد. گاهی هم باید گفت که موانعی سر راه است که بایستی آنها را برداریم. وقتی سند چشم‌انداز و تصویر آینده مطلوبی که انتخاب می‌شود، وراء قابلیت‌های امروزی است، وراء فشارهای محیط است، وراء تحولات موجود است، ممکن است تحولات دگرگون‌کننده‌تری را داشته باشیم. بنابراین منابعی را می‌خواهید. اگر رفع موانع کنید، الزام خواهد بود، اگر تأمین منابع هم بکنید الزام خواهد بود. چیزی که ما در الزامات به آن رسیدیم این بود که مجموعه‌ای از اقدامات و فعالیت‌ها و برنامه‌ها و خط مشی‌ها و شاخص‌ها و طرح‌هایی که ممکن است بسترسازی شود، رفع موانع بکنند. تأمین منابع لازم را انجام دهد و ساختارهای اجتماعی را به وجود بیاورد. اگر می‌خواهیم به الزامات برسیم این چهار جزء را باید داشته باشد. جزء اول بسترسازی کنیم، جزء دوم رفع موانع کنیم، جزء سوم تأمین منابع کنیم. در قسمت چهارم هم باید ساماندهی اجتماعی (به مفهوم عام) داشته باشیم. همه این کارها بایستی انجام شود تا عزم و اراده ملی مورد تأکید، حاصل شود.

ما هر جا که توانسته‌ایم آرمان‌ها را تبدیل به خواسته کنیم و خواسته‌ها را تبدیل به اهداف کنیم و بین جامعه و نظام تناسب بدهیم، توانسته‌ایم به زیبایی توفیقات غیر قابل پیش‌بینی داشته باشیم. نمونه بارز آن انقلاب و جنگ تحمیلی است که امام و مردم آن را اداره کردند.

---

۱- Obligation .

پس در مجموع باید به بسترسازی، رفع موانع، تأمین منابع و سازماندهی شرایط مناسب اجتماعی همت گماشت. بحث بعد این است که رویکردی را انتخاب کرده و می‌گوییم ما هدف محور هستیم. باید به اهداف پیش رو برسیم و هر چه آنها گفتند، ما امضاء می‌کنیم. این یک نوع نگاه و رویکرد است که هدف محور باشیم. رویکرد دیگر مخاطب محوری است. بگوییم برای تحقق این سند، دولت، اقشار مختلف جامعه، بخش‌های فعال اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نخبگان و توده مردم هر کدام چه وظیفه‌ای را در برابر سند دارند؟ الزام را برای آنها هم بنویسیم.

رویکرد سوم، برنامه‌محوری است. یک افق زمانی و یکسری برنامه‌ها مطرح است و فارغ از هدف و مخاطب بدان نگاه کنیم. رویکرد چهارم چالش‌محوری است. یعنی اهدافی که چشم‌انداز بر مبنای آن شکل گرفته است، دارای شش چالش اساسی است. اگر به این شش چالش بپردازیم، آن شش هدف محقق خواهد شد. به عنوان مثال گفته شده است که دیگران به دنبال براندازی نظام‌اند و اگر بتوانیم این چالش براندازی را از پیش پای خود برداریم، به هدف بقاء می‌رسیم. یا گفته‌ایم ما سهم خود را از جهانی شدن می‌گیریم و براساس قابلیت‌هایمان در آن حضور پیدا می‌کنیم اگر بتوانیم در این روند حضور پیدا کرده و از آن بهره ببریم، اهداف چشم‌انداز حاصل می‌شود. یا در سند گفته‌ایم توسعه یافتگی مطلوب است اگر ما از شرایط موجود عبور کنیم و به شرایط توسعه یافتگی برسیم، ممکن است در یک پارادایم اسلامی به اهداف خود رسیده باشیم. پس این هم نوعی رویکرد برای الزام نوشتن است.

بحث دیگر این است که ترکیبی از اینها را داشته باشیم. علاوه بر این موارد، باید به رویکرد رقیب هم توجه داشت. ممکن است این رویکردها را انتخاب کرده باشیم ولی پیش فرض آن این است که رقبای شما چه کاری انجام می‌دهند که در چنین جایگاهی قرار می‌گیرد؟ ممکن است آهنگ حرکت رقبا تغییر کند.

در بررسی‌های تدوین (خارج از این ترکیب رویکردها)، شش هدف سند را مدنظر قرار دادیم. یکی از اهداف، توسعه یافتگی است. الزامات توسعه یافتگی را براساس تعریف می‌نویسیم. بعد دیدیم هدف دیگر جایگاه اول اقتصادی است، گفتیم الزامات، جایگاه اول اقتصادی را می‌نویسیم. در مورد جایگاه اول علمی و الهام بخشی، هویت اسلامی انقلابی و تعامل سازنده در روابط خارجی هم الزامات هر یک را مدنظر قرار می‌دهیم.

یکی از الزامات این است که چشم‌انداز را به فرهنگ و مطالبه مردم تبدیل کنیم و نوعی گفتمان

سازی براساس چشم‌انداز در روابط درونی و بیرونی جامعه شکل دهیم. الزام دیگر این است که نهادی مسئول مراقبت و کنترل انحراف معیار از چشم‌انداز نسبت به شاخص‌هایی که طراحی می‌شود، باشد. البته لازم به ذکر است که دو نوع شاخص داریم:

۱- شاخص‌هایی که برای تحقق است.

۲- شاخص‌هایی که برای هدایت است.

در جایی که شاخص‌های عملکرد، انطباق زمانی با شاخص‌های هادی داشته باشد، انحراف معیار کمتر است ولی اگر فاصله‌ها زیاده‌تر باشد، طبیعتاً دچار انحراف هستید.

بحث دیگر در مورد آزادسازی منابع درآمدی کشور است که نهادسازی‌های مورد نیاز خود را دارد. الزام دیگر بازسازی دولت در ابعاد ساختاری و کارکردی و رفتاری است.

**بحث دوستان تا اینجا، مؤدی به این شد که الزامات، تحت سه قالب کلی الزامات نظری، الزامات ساختاری- نهادی و الزامات رفتاری- مدیریتی تقسیم می‌شود. مقام معظم رهبری هم در سخنانشان در مورد الزامات اصل ۴۴ قانون اساسی، ۴ بحث را مطرح کردند:**

۱- رسیدن به درک مشترک؛

۲- ساختار؛

۳- قانون؛

۴- نقش‌هایی که باید تغییر کند و اصلاح شود.

اینها را هم می‌توان با سه سرفصل الزامات تطبیق داد. بحث‌های نگرش آن رویکردی و نظری است، ساختار و قانون همان الزامات نهادی است و اصلاح نقش‌ها هم جنبه‌های مدیریتی- رفتاری دارد. جناب آقای دکتر کچویان! در اینجا بحثی در مورد رابطه جهانی شدن و آثار آن و تعاملش با چشم‌انداز مطرح شد اگر در این مورد یا در مورد الزامات، نظری دارید بفرمائید.

**دکتر کچویان:** من دو بحث را طرح می‌کنم، اول بحثی است که در چارچوب مباحث خودم است و دیگری در مباحث مربوط به چشم‌انداز. اما بحث اول این است که شما یک طرح و قالبی را در نظر گرفته‌اید که حتی اگر موفق هم بشود، شکست خورده و ناموفق است. مثلاً اینکه رشد داشته باشید را در نظر بگیرید. در این مورد، اکنون سطح متفاوتی از نقد باز شده است که به

دیدگاه‌های حقیقی ما به عنوان یک مسلمان نزدیک‌تر است. دیدگاهی که اساساً این مقوله‌ها را مهم نمی‌داند بلکه از اول طرح آن را اشتباه می‌داند. از اول بازی‌ای را شروع کردیم و وارد رقابتی شدیم که ناممکن است. اساساً این بازی یعنی بازی توسعه غربی، بازی برد-باخت است و باید عده‌ای در آن ببازند تا عده‌ای ببرند. اگر قرار است بازی‌ای داشته باشیم که مسلمین در آن ببازند (مثلاً ترکیه و عراق) تا ما ببریم، آیا این حرف قابل قبول است؟ فرض کنید ما تبدیل به کشوری مثل ژاپن شویم، واقعاً معتقد نیستیم که چشم‌انداز بتواند چیزی بیشتر از ژاپن را برای ما تصور کند. در مقام عمل اگر به چشم‌انداز در بهترین حالت عمل شده، چیزی بهتر از ژاپن نمی‌شویم؛ یعنی به مسائلی که در مورد دین در چشم‌انداز قرار داده‌اید، چشم‌انداز هرگز آنها را محقق نخواهد کرد و نمی‌توانید این مسائل را در قالب چشم‌انداز محقق کنید. علت آن این است که یا چیزی مثل هویت اسلامی انقلابی دیده نمی‌شود و یا با هر اقدامی در این چارچوب و با مبانی چشم‌انداز آن را نابود می‌کنیم؛ حتی وقتی که می‌خواهید تقویتش کنید. از کارهای مختلف هم می‌توان مثال زد؛ از کارهای سازمان فرهنگی هنری شهرداری گرفته تا دیگر موارد. غیر از بخشی که خود مردم و بیرون از قالب‌های دولتی انجام می‌دهند؛ که امیدوارم این موفق شود نه سند چشم‌انداز و بخش‌های دولتی. معتقدم سند یا محقق نمی‌شود و یا اگر محقق شود در بخش‌های هویتی و اسلامی، مشکل خواهد داشت.

در هدف‌گذاری‌ها و در نحوه نگاه به این مسأله، ما در قالبی عمل می‌کنیم که این قالب، قالب ما نیست. اگر این قالب، قالب ما بود، مشکلی پیش نمی‌آمد، چون نگاه آن به انسان، اینکه کجا باید برویم، مکانیزم‌های تحقق آن و ... دارای مشکل هستند. اگر ساده فکر کنیم و بررسی کنیم ببینیم خوب بود ما دنبال چه چیزی باشیم؟ اگر چه معتقدم این منطق، منطق غلطی است ولی فرضاً چیزهایی که از تمدن اسلامی محقق شد و اهل علم ظاهر شدند، راهها توسعه پیدا کرد، اوضاع اقتصادی سامان یافت و تا ظهور مظاهر مادی و معنوی در این تمدن، آیا اینها واقعاً هدف‌گذاری شده بود؟

اگر اولین خطبه حضرت رسول(ص) را در مدینه، قانون اساسی یا سند چشم‌انداز آن دوران بدانیم، آیا این موارد در آن منعکس شده بود؟ آیا مسلمین از اول دنبال چنین مسأله‌ای بودند؟ یا اینکه این نوع قضایا لوازم بیرونی تحقق جهان مسلمین و هستی آنها بود؟ اینکه توسعه پیدا کنند، چیزی بود که اصلاً به آن فکر نمی‌کردند، این موارد چیزهایی حاشیه‌ای بود آنچه آنها



می‌خواستند تنها این بود که مسلمان باشند.

وقتی انقلاب اسلامی اتفاق افتاد جهان چه چیزی کم داشت و انقلاب اسلامی پاسخ به چه کمبودی بود؟ آیا انقلاب اسلامی پاسخ به کمبود توسعه در دنیا بود؟ آیا برای این بود که حق ما از لحاظ مادی داده نمی‌شد؟ اینکه دائم یک حالت نوستالژیک نسبت به اوایل انقلاب داریم، آن چه چیزی بود که در این دوره‌ها نمی‌بینیم ولی در آن دوره بود؟ اگر می‌خواستیم هدف‌گذاری کنیم، آیا هدف ما این نبود که احزابی درست کنیم که در عرصه سیاست با هم در بنیادی‌ترین سطوح سیاست رقابت کنند ولی هیچ‌گاه داعیه دستیابی به قدرت را نداشته باشند؟ بلکه حتی تنازع و رقابت کنند تا مسئولیت‌ها را به دوش دیگران بگذارند، نه اینکه خودشان آن را بدست بیاورند. یعنی برای آنها مهم درست انجام شدن آن کار است، نه اینکه من انجام دهم یا دیگری. ما در فضای بیماری گرفتاریم که اهل سیاست مسأله‌شان این نیست که این کار خوب انجام شود، بلکه مسأله‌شان این است که من باید انجام دهم و چون من انجامش نمی‌دهم، پس باید بزنم آن را نابود کنم و می‌بینید بدون هیچ منطقی چه دعوی سیاسی‌ای بین اهل سیاست در کشور ما جاری است و این هم ناشی از مسیر غلطی است که می‌رویم.

اگر بنا بود بگویم فضای کشور چگونه باید باشد، می‌گفتم فضایی که مردم در حال سبقت‌جویی در فضائل اخلاقی از همدیگر باشند. ممکن است از باب اضطرار کاری را که در مسیر واقعی ما نیست انجام دهیم ولی چون چشم‌انداز را ترسیم می‌کنیم و می‌گوییم ما باید اینطوری باشیم، هر جا که اضطرار تمام شد به راه درست خودمان باید باز گردیم. ولی این چشم‌انداز، این کار را نمی‌کند. این چشم‌انداز، هدف‌گذاری‌هایی را که تجدد برای ما کرده است را بازگو می‌کند. صبح تا شب، تمام عالم هم می‌گویند این عالم در حال تخریب شدن است ولی باز هم توسعه اقتصادی دارای اهمیت است. ما در این جهان آمده‌ایم و از حاشیه‌های مادی آن هم حتماً استفاده خواهیم کرد ولی هدف ما نمی‌تواند باشد.

اگر این چشم‌انداز در بهترین حالتش محقق شود، چیزی بهتر از چین و مالزی نمی‌شویم و چنین چیزی را برای چه می‌خواهیم؟

نکته دوم این است اگر گفتیم که چشم‌انداز چنین مشکلاتی دارد، خوب است مسئولین مربوطه توضیح و نشان دهند که واقعاً ما چیز دیگری خواهیم شد. از برنامه سوم، به نوعی مسائل فرهنگ دیده شده است ولی شما در این برنامه‌ها فرهنگ را چگونه می‌یابید؟ وصله ناجوری که بعد هم با چند شعار به آن می‌پردازند که فرهنگ باید چنین و چنان شود. فرهنگ را در حاشیه برنامه‌های

توسعه دیده‌اند و هر وقت هم خواسته‌اند در مقام عمل، ضد آن عمل کرده‌اند.

**مهندس نبوی:** الگوی این چشم‌انداز اصلاً ژاپن نیست، اتفاقاً مقام معظم رهبری در جمع دست‌اندرکاران اصل ۴۴ فرمودند ما در زمینه‌های سیاسی، الگوهای خوبی در جهان ارائه کردیم، ولی در زمینه اقتصاد، چیزی نداشته‌ایم که ارائه کنیم و در این زمینه دستاورد مهمی نداشته‌ایم. بعد ایشان به نگرش اقتصادی و ضرورت داشتن درک مشترک را مورد توجه قرار دادند و فرمودند تولید ثروت از نظرگاه قرآنی (با توجه به آیه ۷۷ سوره قصص) مستحسن است، منتهی ۴ شرط دارد:

- ۱- هدف تولید ثروت باید آبادی آخرت باشد.
  - ۲- هدف این باشد که بهره دنیوی را هم فراموش نکنی.
  - ۳- با هدف ایجاد فساد در زمین نباید تولید ثروت داشته باشی.
  - ۴- باید احساس داشته باشی. (احسن كما احسن الله عليك).
- پس اگر چنین چیزی باشد، ما می‌توانیم در تولید ثروت، سبقت داشته باشیم. مثال مقام معظم رهبری این بود که آنقدر حضرت علی (ع) موقوفات درست کرده بود که فصل مشعی در کتب به آن اختصاص داده شده است. اگر عده‌ای تولید ثروت در دنیا را هدف خود قرار داده‌اند، ما که نباید با اصل تولید ثروت مخالفت کنیم. در صحبت ایشان این هم بود که روح فرهنگی خودمان و روح حفظ هویت انقلابی خود را به توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی، توسعه روابط بین‌الملل و ... ببریم. پس معنای این کلام برد- باخت نخواهد بود. اگر ما افزایش ثروت داشته باشیم، لبنان و عراق و ... هم استفاده می‌کنند.

**جناب آقای دکتر ملکی شما مطلبی در مورد رابطه جهانی شدن و چشم‌انداز ندارید؟**

**دکتر ملکی:** به نظر من موضوع مهمی که در موضوع جهانی شدن، پیش روی جمهوری اسلامی ایران است، مسأله منطقه‌گرایی می‌باشد. منطقه‌گرایی و جهانی شدن در تضاد با یکدیگر نیستند بلکه در راهی که ایران پیش رو دارد، ابتدا باید به منطقه فکر کرده و سعی در تقویت بنیان‌های منطقه‌ای خودش داشته باشد. با توجه به اینکه ۱۵ کشور همسایه ما هستند، تنها سازمان منطقه‌ای ما، اگو است که نقاط ضعف و قوت خودش را دارد. به نظر می‌رسد لازم است که ایران

در تعداد زیادی از بلوک‌هایی که در اطرافش هست، عضو شود. حضور ایران در پیمان شانگهای به عنوان ناظر، کار خوبی است ولی باید تلاش کند تا آن را به عضویت کامل بکشاند. عضویت ایران در شورای همکاری خلیج فارس، باید با جدیت پیگیری شود. ما سال‌های قبل در دوره آقای خاتمی تلاش داشتیم که ایران در اتحادیه عرب عضو شود ولی تلقی من این بود که این ایده‌ای اشتباه بود که برخاسته از جلسات و شوراها نبود، بلکه ایده‌ای تصادفی بود که توسط آقای وزیر و سخنگوی وزارت خارجه طرح شده و مبنای درستی نداشت. ما اگر بخواهیم به سمت جهانی شدن برویم، اکثر کشورهای همسایه، جزو WTO شده‌اند، اگرچه کشورهای کوچک و آسیب‌پذیری هستند ولی عضو WTO شده‌اند. بنابراین به نظر من G.C.C خیلی مهم است چرا که حداقل هفده میلیون بشکه نفت، روزانه از خلیج فارس بیرون می‌رود. این منطقه با دیگر مناطق حاشیه در ایران متفاوت است. این منطقه برای دنیا و ایران واقعاً مهم است؛ خصوصاً تنگه هرمز. در مجمع اقتصادی آسیای مرکزی هم ایران می‌تواند عضو شود. اروپایی‌ها در حال انجام فعالیت‌هایی با قفقاز هستند که ایران و اروپا می‌توانند مشترک شوند. شاید بزرگترین لطمه‌ای که در روند پیگیری مذاکرات هسته‌ای به ما خورده، قطع مذاکرات ایران و اروپا در مورد قراردادی به نام T.C.A موافقتنامه همکاری و تجارت بود که ایران و اروپا در حال رسیدن به توافقی بودند که الان اروپای متحد با کشورهای G.C.C و کشورهای آسیای مرکزی و با کشورهایی دیگر همسایه ایران دارد.

ترکیه و شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس، همگی قرارداد T.C.A با اروپا را دارند. افغانستان اکنون عضو سازمان همکاری‌های آسیای جنوبی (سارک) است. کشورهای آسیای مرکزی هم در حال مذاکره هستند. تنها نقطه‌ای که باقی مانده و مهم است، ایران است و من فکر می‌کنم در موضوع جهانی شدن، اروپا حتماً مهمتر از امریکاست و حتی از روسیه و چین هم مهمتر خواهد بود. این بدین معنا نیست که روسیه و چین را کنار بگذاریم، بلکه اروپا می‌تواند وزنه روسیه و چین را به نفع ما سنگین کند ولی اگر اروپا به سمت آمریکا برود، می‌تواند کفه مخالفین جمهوری اسلامی را به نفع آمریکا سنگین کند. ایران همیشه کشوری آزاد و با بخش خصوصی قوی و با مشارکت بالای مردم در امور بوده است. در سال‌های اخیر (قرن بیستم) ما یا جزء کشورهای آزاد جهان سوم محسوب می‌شده‌ایم و یا جزء بلوک غرب بوده‌ایم و در تاریخ ایران برای اولین بار است که ما در روابط خارجی وزنه کشورهای متمرکز در اقتصاد ما در حال بیشتر شدن از وزن کشورهایی است که به نوعی مشارکت مردم در آنها بیشتر است. الان روابط

ایران با روسیه و چین و کشورهای بلوک شرق سابق، در حال بیشتر شدن از روابط با بلوک غرب است و این تحول عمده و نقطه عطف مهمی است در روابط خارجی ما. بایستی این را ارزیابی کنیم که آیا این تحول به نفع ایران است یا خیر؟

### جناب آقای دکتر مبینی شما در مورد این نسبت و تأثیر چه نظری دارید؟

**دکتر مبینی:** رویکرد چشم‌انداز به فرایند جهانی شدن مثبت است ولی به فرآیند جهانی سازی منفی است. اگر جهانی سازی را غربی سازی و آمریکایی سازی جهان بدانیم، چشم‌انداز با روندهای طبیعی خودش نگاه منفی به آن دارد. ولی چشم‌انداز به این روند که هر کس براساس قابلیت‌هایش مشارکت کرده و نقش داشته باشد، نگاهی مثبت دارد. اتفاقاً گام اول را منطقه‌گرایی در نظر گرفته و براساس نوعی منطقه‌گرایی در نظام بین‌الملل حضور پیدا می‌کند و نه رویکردی منفعل دارند و نه فعال، بلکه دارای رویکردی با تأثیر متقابل است. تعامل سازنده هم براساس این رویکرد شکل گرفته است. اگر روند جهانی شدن یا جهانی سازی را در این پرتو ببینید که نوعی جریان شناسی در روندهای شکل دهنده جهانی شدن داشته باشیم، یکی جریان امور مالی، اقتصادی، سرمایه و تجارت است، جریان دیگر فرهنگ، علم، فناوری و زیر ساخت‌های اطلاعاتی است و جریان دیگر جریان‌های فرهنگی و باورها و اعتقادات، پایان تاریخ فوکویاما، جنگ تمدن‌ها و ... است. جریان بعد هم مسائل نظامی با بکارگیری آن سه جریان دیگر است. این جریان‌ها، مؤلفه‌های جهانی سازی براساس نگاه تفکر غرب به فرایندهای جهان را شکل می‌دهند. حالا باید دید سند چشم‌انداز در هر کدام از این حوزه‌ها چه رویکردی را انتخاب کرده است و می‌تواند تأثیر دو جانبه این موارد را بررسی کند. به عنوان مثال در حوزه اقتصاد، موقعیتی که برای کشور تعریف کرده‌ایم ویژه ژئواستراتژیک اقتصاد جهانی براساس تأمین انرژی است. پس هم می‌تواند از آن روندها تأثیرپذیر باشد و هم بر آن تأثیرگذار باشد.

اگر حوزه فرهنگ را هم در نظر بگیریم، و بگوئیم جریان غرب بعد از سقوط کمونیسم، در حال تبدیل شدن به جریان غالب است، پارادایم تفکر اسلامی در این منطقه براساس مرکزیت ایران، در حال شکل دادن ساختار جدیدی در زمینه فکری و فرهنگی است که فرهنگ غرب را به چالش می‌کشد. در حوزه جریان‌های نظامی با توجه به رویکردی که غرب در پیرامون ما در حال شکل دادن است، چالش فیمابینی هم هست که اثر خود را بر روی یکدیگر دارند. از لحاظ

شرایط ژئوپلتیک هم، ایران کشوری است که بدون تأثیرگذاری بر روند جهان و بدون تأثیرپذیری از روندهای جهانی، اصلاً موجودیت ایران اجازه این کار را نمی‌دهد؛ هم به لحاظ وسعت سرزمینی و هم به لحاظ سابقه تاریخی که یک امپراطوری را اداره می‌کرده است. از لحاظ نمودی که کشورهای پیرامونی ما هم پیدا کرده‌اند، ایران به نوعی مادر اکثر این کشورهای پیرامون است. اگر کشورها را براساس نوعی همسنگی و همطرازی نگاه کنیم، چشم‌انداز آمده است که بر روندها تأثیر بگذارد و اگر چه نتواند آنها را مهار کند.

**مهندس نبوی:** بنده هم در این خصوص می‌توانم اینگونه مطرح کنم که جهانی شدن نظریه‌های مختلفی دارد. دیدگاه مدرنیسم‌ها، جهانی‌سازی یا آمریکایی‌سازی است. اینها معتقدند یک فرهنگ و آن هم فرهنگ مدرنیته باید در سراسر دنیا حاکم شود. به این معنی چنین گفتمانی کاملاً با سند چشم‌انداز معارض است. گفتمان مدرنیته سعی دارد که مانع پیشرفت‌های علمی و فناوری شود (مانند آنچه در مسائل هسته‌ای ایران می‌گذرد) سعی می‌کند مانع گسترش موقعیت فرهنگی، سیاسی ایران در سطح منطقه و جهان باشد. با ارزش‌های انقلاب اسلامی و گفتمان اصولگرایی معارضه دارد و در صدد خدشه‌دار کردن هویت دینی و اسلامی است. جهانی شدن در نظریات جدیدتر که پست مدرن‌ها بیشتر به آن نظر دارند پلورالیسم و تکثرگرایی را به رسمیت شناخته‌اند. با این فضا موقعیت بسیار خوبی برای سند هست و گرایش واقعی هم شاید بیشتر به این سمت باشد. اگر فرایند جهانی شدن را در نظر بگیریم حرکت به چنین جهتی است. سال‌ها است که از این خبری نیست که دنیا بخواهد فرهنگ مدرنیته را فرهنگ خودش کند، بلکه آن را حتی در قالب الگوهای توسعه هم پس زده است. توسعه هم تکثرگرایی را تأیید می‌کند. در این جایگاه، نگاه گفتمانی باید دو ویژگی داشته باشد: ۱- از اعتبار برخوردار باشد. ۲- قابل دسترس باشد. گفتمان اسلام‌گرایی اقلان در میان یک میلیارد و سیصد میلیون مسلمان از اعتبار برخوردار است. به علاوه اینکه در بسیاری از کشورها، حتی در آمریکای لاتین هم از این گفتمان الگوبرداری می‌کنند و نزد بسیاری از کشورهای جهان سوم هم معتبر است.

اصولاً گفتمان اسلام‌گرایی و توجه به دین دارای اقبال است که تحت بازگشت از سکولاریزم یا افول سکولاریسم شاهد آن بوده‌ایم. از نظر در دسترس بودن هم، پاسخ‌گوی نیازهای بشری است، گفتمان اسلام‌گرایی، ظرفیت خودش را از ابعاد نظری و نظریه‌پردازی و هم از ابعاد ساختاری و هم از ابعاد رفتاری نشان داده است و می‌تواند الگوهای کارآمدی را در زمینه طراحی نظام‌های سیاسی و اصلاحات در جهت کارآمدی داشته باشد. با این نگاه، جهانی شدن فضای

مناسبی برای این چشم‌انداز است که هر قدر بتوانیم در زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و علمی دستاوردهای مهمی داشته باشیم، این گفتمان زمینه بهتری پیدا می‌کند و به تحقق اهداف چشم‌انداز کمک بیشتری می‌نماید.

## راجد

در تکمیل فرمایش حضرت‌عالی، این تفکر مطرح است که جهانی شدن، غلبه سه مؤلفه از یک کانون جهانی به تمام جهان است، که معروف است به «تفکر» و «تجارت» و «تکنولوژی» که البته تفکر نقش اصلی را دارد. با توجه به اینکه دوره مدرنیسم به لحاظ تفکری پست سرگذاشته شده، به نظر می‌رسد شانس جدیدی برای چشم‌انداز فراهم می‌شود که بتواند مرکز جهانی‌سازی جدیدی شود ولی نیاز به دو مؤلفه دیگر به نام تجارت و تکنولوژی دارد که باید با فرآیندهایی مثل تولید علم و کسب قابلیت‌های، بتوان هر سه را کسب کرد و دست به تحول جهانی زد، آقای مهندس نبوی مدل خوبی را پیشنهاد کردند که می‌توان گفت سند چشم‌انداز نگاهی مثبت به مقوله جهانی شدن دارد، نه جهانی سازی.

**مهندس نبوی:** می‌توان مردم‌سالاری دینی را هم به مؤلفه‌های مورد اشاره اضافه کرد که آن را بسیار توانمند می‌کند.

## راجد

کاملاً خوشبختانه اسلام در قرائت شیعه چنین ظرفیتی را دارد. آقای دکتر خوش‌چهره بفرمائید.

**دکتر خوش‌چهره:** سه قلمرو مورد اشاره تفکر، تجارت و تکنولوژی که معیارهایی پذیرفته شده هستند، چارچوب بهتری را برای بحث باز می‌کند. ما در قلمرو تفکر و تکنولوژی موانع جدی‌ای داریم. از بعد نظری این نظر درست است که اسلام ظرفیت و قابلیت قوی در بحث‌های نظری دارد که اگر فضا، عالمانه باشد حرف برای پیشبرد، بسیار دارد ولی چون این نگاه ارزشی در تعارض با منافع بازیگران سیاسی جهان و سردمداران سلطه جهانی است، فقط می‌توان این خوش‌بینی را به قلمرو نظر محدود کرد، نه عمل.

بعد از ۱۱ سپتامبر می‌بیند که برای تقابل با سرمایه ما یعنی اسلام، غرب کار مفصلی انجام داده است. این خوش‌بینی است که اگر فکر کنیم مثلاً توقف ما در اندیشه و نظر، جاده بازی است که می‌توانیم آن را اشاعه دهیم. به خاطر قدرت جهان اسلام، فرقه‌گرایی و تفرقه‌افکنی بسیاری

صورت می‌گیرد که قابلیت آن را از ارزش بیاندازد. آنها کار خود را شروع کرده‌اند ولی اینکه ما چگونه می‌توانیم مقابله کنیم، جای بحث دارد. این تقسیم‌بندی در جهانی شدن خوب است که یک قلمرو تجارت باقی می‌ماند. وگرنه ما در تکنولوژی محدودیت داریم و اصولاً چون تکنولوژی ابزار سلطه و ابزار قوی چانه‌زنی است و آن را بر مبنای مزیت‌های انحصاری شکل می‌دهند، نه مزیت‌های واقعی اقتصاد. اگر اینگونه نبود خیلی از کشورهای جهان سوم در موقعیت برتری قرار می‌گرفتند. این تقسیم‌بندی، تقسیم‌بندی خوبی است که با پذیرش آن می‌توانیم به بحث از سه عرصه تفکر، تجارت و تکنولوژی بپردازیم و بررسی کنیم که کدام یک تأثیرگذار است و کدام یک تأثیر پذیرد؟ تا الان فضای تفکر آنچنان با خوش‌بینی همراه نیست که آن را در راستای چشم‌انداز ببینیم.

**راه‌بردها**  
بحث تفکر، بحثی کاملاً نظری است. درست است که قدرت، گفتمان سازی می‌کند ولی در مقوله تفکر اینها اصحاب درک و فلسفه و درایت هستند. این اتفاق در قرن بیستم افتاده است و قرن بیستم و یکم، کاملاً ضد جریان سکولار حرکت می‌کند، در حالی که غرب همچنان دنبال حاکم کردن سکولاریزاسیون و مدرنیزاسیون است.

**دکتر خوش‌چهره:** افق زمانی ما، قرن ۲۱ نیست، بلکه از چشم‌اندازی صحبت می‌کنیم که تا نیم قرن آینده قطعاً تحولاتی جدی خواهیم داشت.

**راه‌بردها**  
در همین دوران چشم‌انداز، پوسته تفکر غرب در حوزه نظر شکافته شده است، ولی در حوزه تجارت و تکنولوژی فرمایش شما را قبول دارم.

**دکتر خوش‌چهره:** در حوزه‌هایی مثل فرهنگ و اقتصاد به عنوان مصادیق قابل لمس صحبت می‌کنیم. در اینکه ما سرمایه‌های ارزشی و مکتبی قوی داریم، شکی نیست ولی فضا خوش‌بینانه نیست که یک تفکر قوی بتواند هدایت‌گر و پیش‌برنده باشد. اگر قلمرو را مشخص کنیم، شفاف‌تر می‌توانیم تأثیر جهانی شدن را بر چشم‌انداز ببینیم. در این روند، نمی‌توانیم نافی جریانی بنام جهانی شدن باشیم، ما در عین حال که عرضه‌کننده انرژی هستیم، جهان هم متقاضی است و این یکی از سرپل‌های اتصال است و ما در این بازی جهانی قرار می‌گیریم، مضافاً اینکه قدرت

اول منطقه‌ای می‌خواهیم بشویم که آن منطقه کشورهایی را در بر دارد که در چرخه اقتصاد جهانی هستند و انتزاعی نیست. حتی اگر بخواهیم قدرت اول بودن را تبیین کنیم، قطعاً از این زاویه بحث پذیرفتن و یا در جریان جهانی شدن قرار گرفتن را منطقی می‌توان توجیه کرد. بنابراین در این شرایط تطبیق چشم‌انداز با جهانی‌سازی از شفافیت بیشتری برخوردار خواهد شد. ما در منطقه‌ای هستیم که بقیه اعضای آن در روند جهانی‌شدن قرار می‌گیرند و این روش‌ها باید با آن فرایند همخوانی داشته باشد. این یک نوع اتصال است با این جریان. اگر قلمرو تفکر، تجارت و تکنولوژی شفاف شود، عمدتاً تجارت به عنوان پایه قرار می‌گیرد که آن هم توجیه‌گر چنین جریانی خواهد بود.

**تعبیرات مقام معظم رهبری هم در مورد تولید ثروت نشان می‌دهد که به پیش  
برندگی تجارت، عنایت داشته‌اند ...**

**مهندس نبوی:** ضمناً بیان شد که جهانی‌شدن با قرائت مدرنیستی، با گفتمان اسلام‌گرایی معارضه دارد و طبعاً موانعی را برای تحقق سند چشم‌انداز فراهم می‌کند. ولی به قرائت پست مدرن‌ها که محور اصلی جهانی‌شدن را تکثرگرایی می‌داند، فضای بازی برای پیشرفت تفکر ما وجود دارد. گفتمان اسلام‌گرایی در میان جمع قابل توجهی از سکنه زمین از اعتبار برخوردار است.

**دکتر خوش‌چهره:** اینها بیشتر در حوزه نظر مطرح است، در واقعیت جهان را چه کسی اداره می‌کند؟ شما داووس را ببینید که جریان‌هایی را هدایت می‌کند، دستور جلسه‌اش تروریسم و اسلام بوده است.

**مهندس نبوی:** بیان من این است که قدرت گفتمان در داووس تعیین نمی‌شود. امروزه هرچی که غربی‌ها برای غالب کردن گفتمان مدرنیته تلاش کرده‌اند، جهان اسلام و کثیری از کشورهای جهان سوم علیه آنها برانگیخته شده‌اند و با تمام وجود الگوهای توسعه‌ی آنها را نفی می‌کنند. ضد آمریکایی شدن، یک ویژگی در جهان اسلام و برخی دیگر کشورها و حتی در آمریکای لاتین است. این‌ها واقعیت هستند و فقط در ذهن و نظر اتفاق نیفتاده است. گفتمان اسلام‌گرایی همانطور که عرض شد، هم اعتبار دارد و هم قابل دسترس است. در عرصه‌های نظری، ساختاری و رفتاری، ظرفیت‌هایی از خود نشان داده است. بعد اشاره به گفتمان در سه عرصه تفکر، تجارت



و تکنولوژی شد که عرض کردم در زمینه تفکر، اعتبار، قابلیت و ظرفیت داریم و الگوهایی را هم ارائه کرده‌ایم و یکی از همان الگوها، الگوی مردم‌سالاری دینی است که به نوعی در حقیقت طرح دموکراسی آمریکا و غرب را در منطقه با شکست مواجه کرده است، به طوری که هانتینگتن گفت در کشورهای اسلامی اصلاً صحبت از دموکراسی نکنید و این خود منشأ قدرت است. آقای دکتر خوش‌چهره اشاره به انرژی داشتند که این هم قدرتی است که می‌تواند ما را در سطح جهانی مطرح کند.

به اذعان دبیر کل آژانس انرژی اتمی، ما صاحب تکنولوژی و فناوری هسته‌ای شده‌ایم، که این هم در زمینه تکنولوژی خود نوعی قدرت محسوب می‌شود، نه اینکه ما یک قدرت هسته‌ای شده باشیم ولی بالاخره در زمینه علم و تکنولوژی قدم‌های خوبی را برداشته‌ایم که نشان می‌دهد این گفتمان توجه به بعد علمی هم دارد.

ظرفیت‌های اقتصاد و جمعیت هم مطرح است که جمعیت یکی از توانمندی‌های ما در عرصه جهانی است؛ یک جمعیت تحصیلکرده جوان، موقعیت ژئواستراتژیک داریم و اینها مؤلفه‌هایی است که به گفتمان ما کمک کرده و زمینه‌ای برای آثار مثبت جهانی شدن بر سند چشم‌انداز فراهم می‌کند.

**دکتر مبینی:** اضافه کنم که حوزه‌های تفکر، تجارت و تکنولوژی که شما فرمودید، گاهی بعد مکان دارند و گاهی خیر. یعنی گاهی ناچار هستیم که به موقعیت‌های سرزمینی توجه ویژه داشته باشیم. جهت‌گیری‌هایی که در تجارت انجام می‌شود، ژئوپلیتیک تجارت از غرب جهان به شرق جهان و آسیای جنوب شرقی در حال تغییر موقعیت است و نوعی تغییر ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک جهانی در حال شکل گرفتن است.

## ۷. آیا چنین تغییری منشأ یک جهانی شدن جدید است؟

**دکتر مبینی:** بله ولی فقط به خاطر تجارت و تکنولوژی نیست؛ چون مسأله تفکر خیلی مهم است ولی چهار عامل را باید در نظر بگیریم؛ ژئوپلیتیک، ژئوکالچر، ژئواکونومیک و ژئوتکنولوژی. اگر این ۴ مورد را در نظر بگیریم باید ببینیم در کدام یک تأثیرگذار هستیم و در کدام یک خیر.

اما ظاهراً بحث ما راجع به تمدن‌ها است ولی شما وارد حوزه اقلیم شده‌اید.

**دکتر مبینی:** خیر، در روش‌شناسی، اشاره به سه موضوع شد، من آنها را چهارتا می‌دانم. اینها چهار جریانی هستند که شکل می‌گیرند و تقسیم‌بندی‌های قدرت و گفتمان، تأثیرگذاری‌های علم در قدرت، تأثیرگذاری‌های اقتصاد در قدرت، تأثیرگذاری‌های سرزمین در قدرت، تأثیرگذاری‌های فرهنگ و تمدن در قدرت براساس نوعی از همپوشانی حوزه‌ها بر یکدیگر شکل می‌گیرد. روی چنین قاعده‌ای هم می‌توان ورود پیدا کرد.

**دکتر کچویان:** ما در این بحث، گرفتار مطلبی شده‌ایم که مربوط به ما نیست. در مباحثات مابعدالوجداد گرایانه این مطلب روشن شده که بخشی از نبرد تمدن‌ها، نبرد گفتمانی و تئوریک است. یعنی قابلیت انسان در اینکه صحنه‌ی ذهن را شکل دهد، بخش مهمی از این است که جهان بیرونی را هم متناسب با آن هماهنگ کند. این بحث، در مباحث آینده‌شناسی هم هست. بحث جهانی شدن اصولاً از بحث‌های آینده‌گراانه است و نیاز تمدنی آن هم روشن است. بعد از اینکه غربی‌ها احساس مشکل دار شدن کردند در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی تئوری‌های تافلر را برای شوق‌انگیزی مطرح کردند؛ کار تافلر چشم‌اندازی بود که سند نبود ولی چیزی شبیه به آن بود. چشم‌انداز چون پشتوانه‌های تئوریکی خود را بیان نمی‌کند، قطعاً نمی‌ماند و کارهایی مثل چشم‌انداز به دلایل مختلف در سطح ساختارهای اداری ما باقی می‌ماند و چیزی بیشتر از آن نخواهد شد و نمی‌تواند کاری را که باید، انجام دهد تازه اگر در بهترین حالت بتواند آن کار اداری را هم انجام دهد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

**آیا شما جهانی شدن را با یکپارچه‌سازی یکسان نگرفته‌اید؟ به علاوه تافلر هم فرد موجه در نظر و اندیشه نبوده است و بیشتر یک ژورنالیست است ...**

**دکتر کچویان:** نه این دو را یکسان نگرفته‌ام و توضیح می‌دهم. (کتاب‌های تافلر هم بسیار ترجمه شده‌اند و هم بسیار تجدید چاپ شده‌اند. من هم موافقم که سطح نظری تافلر بالا نبود ولی در عمل آثار بسیار زیادی برجا گذاشته است؛ اصطلاحات و تعابیر او همه جا به کار گرفته شده و استعمال می‌شود). در هر صورت این بخشی از آن جریان بود و کارکردهای خودش را هم داشت که در WTO چرخش ایجاد کرد و ساختار گات به WTO منتقل شد و یکسان‌سازی قوانین

مربوط به WTO صورت گرفت و عملاً هم خیلی جاها را همگون کرد. سیاست اقتصادی واحدی را ایجاد کرد و همه را وادار کرد که سیستم‌هایشان را تعدیل کنند. به نظر من الان این تئوری مشکل دارد و باید آن را کنار بگذاریم.

چیزی که وجود داشت این بود که جهانی‌شدن براساس تئوری‌های اولیه که عمدتاً هم از اقتصاد آمده بود، مضمونش یکپارچه‌سازی کل جهان بود. یعنی همان مفهومی که در ادیان وجود داشت و مشخصاً دیانت اسلام؛ یعنی جهان تحت اداره هنجارها، قواعد و حکومت واحد قرار بگیرد که براساس نظم و نسق مشخص کار کند. نظریه جهانی‌شدن ابتدا در اقتصاد آمد و بعد به سیاست و فرهنگ کشید. نکته بعد این است که نظریه جهانی‌شدن به حوزه‌های دیگر آمد و دچار یک مشکل شد. ابتدا قرار بود که مفهوم جهانی‌شدن، وحدت جهان باشد؛ یکپارچگی ساختاری و نهادی و هنجاری جهان. برخی می‌گفتند یک امپراطوری جهانی شکل بگیرد و برخی به سازمان ملل و برخی به شرکت‌های چندملیتی اشاره داشتند.

وقتی که نظریه جهانی‌شدن از حوزه اقتصاد به حوزه سیاست منتقل شد، اولین شکاف‌ها در این نظریه به وجود آمد. در حوزه سیاست موجی از جهانی‌شدن‌های آمریکایی یا غربی مثل گسترش دموکراسی‌ها دیده می‌شد ولی همزمان جریان‌های عکسی در خود اروپا و در سایر نقاط جهان بر علیه جهانی‌شدن شکل گرفت. مسائل مربوط به کوزوو و بوسنی و جریان‌های دینی اسلامی که در دنیا شکل گرفت، بازیگرانی را در عرصه جهانی مطرح کرد که در جهت یکپارچگی عمل نمی‌کردند. جریان‌هایی که نه در جهت سیاسی و عقیدتی یکپارچه عمل می‌کردند و نه از جهت سرزمینی؛ مثلاً تجزیه یوگسلاوی. در خود آمریکا هم جنبش‌های زیر قومی، یا زیر ملی به وجود آمد، و این اولین شکاف بود. این شکاف وقتی به فرهنگ رسید، اساسی‌تر شد. در این مرحله جهانی‌شدن ضد یکپارچگی شد چیزی که الان از نظریه جهانی‌شدن باقی مانده است این است که جهان در هم تأثیر و تأثر دارد و این هم که چیز جدیدی نیست.

آنچه که از جهانی‌شدن باقی مانده است این است که جهان صورت تجزیه شده‌ای پیدا کرده که هیچ قدرت مشخصی نیست، اگرچه قدرت‌های سبک و سنگین وجود دارد. تنها چیزی که از جهانی‌شدن باقی مانده است این است که به دلیل ارتباطات و به دلیل برخی شرایط فرهنگی و تاریخی تأثیر و تأثرات ما زیاد شده است. روابط ما زیاد شده است و محدودیت‌ها هم به تبع زیاد شده است. به نظر من این معنای جهانی‌شدن قبلاً هم بوده است و باید آن را کنار بگذاریم. این تحولات در قرن ۱۹ و ۲۰ که تکنیک‌های جدید آمده است، دائماً این تأثیر و تأثر وجود داشته

است.

نظریه پردازهای اولیه عمدتاً به بالا رفتن حجم تجارت اشاره کرده‌اند، حجم تجارت جهانی در اواخر قرن نوزدهم، تا اوایل قرن بیستم و قبل از اینکه جنگ اتفاق بیفتد، بالاتر از حجم تجارت جهانی در دوره‌هایی بود که این نظریه مطرح شد.

اگر به لحاظ روش‌شناسانه نگاه کنیم، چیزهایی در میان هست. مثلاً شرکت‌های چند ملیتی که رشد کرده‌اند و این شرکت‌ها نیاز دارند که در جهان توزیع شوند. خروج شرکت‌های چند ملیتی براساس شرایط ساختاری فشار آورنده اقتصادهای غربی بود. یعنی این شرکت‌ها نمی‌توانستند هزینه‌های اجتماعی کار را در شرکت‌های غربی بپردازند بنابراین کارهایشان را در سطح جهان توزیع کردند. حجم بالای مبادلات و تمایل به توزیع کار اقتصادی در کشورهای مختلف دیگر را هم داریم. به میزان کمی نقل و انتقال نیروی کار را داریم. تمایل موردی و خاص به اینکه جریان اقتصاد پخش شود در سطح جهان و عوامل تولید به اشکال مختلفی در سطح جهان ترکیب شوند را هم داریم، یعنی در اقتصاد تمایل وجود داشت که شرکتی به کشور دیگری برود و آن کشور هم تمایل داشت. به غیر از این موارد، تسهیل‌کنندگی فضای جهانی برای تعاملات مختلف را هم داریم، که بسته به خود دولت‌ها هم هست.

### یعنی آیا NGOها نقش چندانی در این مورد ندارند؟

**دکتر کچویان:** نه اصلاً ندارند. چون دولت‌ها به راحتی کنترلشان می‌کنند. حتی هرگاه کشورهای غربی بخواهند، جهانی شدن را خواهند بست، کما اینکه در دوره‌ای این کار را کردند، یعنی همان دوره‌ای که نتیجه‌اش پیدایی دو جنگ بین‌المللی اول و دوم بود.

ما تحت تأثیر اوضاع و احوال جهانی هستیم و تأثیر عوامل جهانی در همه زمینه‌ها خیلی زیاد شده است. کما اینکه ما هم به طور متقابل تأثیرمان زیاد شده است. سطح تأثیر ما قبل از این دوران خیلی نازل بوده است ولی اکنون خیلی زیاد شده است. بازیگران دولتی جهانی (مثل آمریکا) قبلاً هم بوده‌اند ولی پیچیدگی کارشان زیاد شده است و امکان پیوندهای متفاوتی پیدا کرده‌اند. بازیگران بین‌المللی که شامل نهادهای بین‌المللی و بازیگران بین‌المللی غیر نهادی است. بازیگران نهادهای بین‌المللی در امور کشور ما بسیار دخالت می‌کنند؛ از جمعیت، فرهنگ تا ... و بازیگران بین‌المللی غیر نهادی از NGOهایی که دولتی‌ها آنها را می‌سازند و سطح پائین‌تر آن

غیر دولتی‌ها هستند. هرچند به نظر من NGOهای غربی همگی دولتی هستند و یا حداقل این است که بستر آنها را دولت‌ها فراهم می‌کنند.

سطح دیگر این بازیگران، بازیگران جهان غیر دولتی هستند، مثلاً جریان‌های چپ، یا محیط زیستی‌ها، یا شبکه‌های مختلفی که در جهان اسلام وجود دارد؛ حزب‌الله، حماس، طالبان و ... هر کدام از اینها در حوزه فرهنگ و اقتصاد، گستره بزرگی را شکل می‌دهند، ولی این سطح کلی بحث است که در جایی از آن دولت‌ها هستند و در جایی دیگر نهادهای بین‌المللی هستند و جای دیگر که نهادهای بین‌المللی نیستند ولی دولتی بوده و به نهادهای بین‌المللی مرتبط هستند و سطح آخر یا سطح سوم، بازیگرانی هستند که به عنوان مثال اینترنت به آنها خیلی فرصت داده است و ابزارها و امکانات مختلفی دارند. ما الان تأثیرپذیری زیادی داریم و خیلی آن را پیچیده کرده‌اند. بعضی از نکات جهانی شدن، باقی مانده و درست هم هست؛ مانند پیچیدگی فضای جهانی. در وضعیت دولت-ملت‌ها، بازی متقارن بود ولی الان طرف شما فقط دولت نیست و انواع بازیگران ملی، منطقه‌ای و فراملی و یا زیر ملی هم هستند. مثلاً ما از بازیگرانی که در استان سیستان و بلوچستان ما بازی می‌کنند و محلی هم هستند، متأثریم. گاهی شرایط محلی منطقه‌ای را در نظر می‌گیریم و تصمیمی را در موردشان به اجرائی می‌گذاریم.

تحت این شرایط، به تفصیل می‌توان در مورد هر یک بحث کرد. مثلاً مشکل هویت در مناطق محلی را چگونه در این فضا می‌توانیم حل کنیم؟ این مستلزم تئوری‌پردازی جدید در عرصه هویت است، به نحوی که متناسب با تئوری‌پردازی‌های موجود، بحث زبان و لباس و ... را از بحث‌های هویت بیرون ببریم و کاری به آن نداشته باشیم، حتی میدان هم به آن داده شود و کارهای عجیب و غریب دیگری هم نکنیم. چشم‌انداز، اگر می‌خواهد چشم‌انداز باشد، نباید در شکل‌گیری آن فقط دستگاه‌های اداری شرکت می‌کردند. به نظر من چشم‌انداز عقیم به دنیا آمده است. شما باید فضایی درست می‌کردیم که خیلی‌ها در چشم‌انداز درگیر شوند و در زمانی یکساله یا دوساله به چشم‌انداز می‌رسیدیم به نحوی که همه گروه‌ها و جریان‌های اجتماعی احساس کنند که در آن مداخله دارند و فقط یک نتیجه مشارکت یک سازمان و اداره نیست، بلکه همه اهل فکر و اهل نظر در آن شرکت دارند. بخش دوم درد من این است که اگر قرار است چشم‌انداز محقق شود، تنها در صورتی می‌تواند محقق شود که واقعاً چشم‌انداز تک تک افراد جامعه باشد. یعنی هم به شکل فردی، حرکت‌ها را سامان دهد و هم به شکل جمعی، طوری که بتواند در سطح دانشگاه‌ها هم جنبش‌هایی را ایجاد کند و هم در سطح سازمانی. اگر اثر

چشم‌انداز را ببینیم، این ضرورت‌ها چندین برابر می‌شود، بخش دولتی در بهترین حالت، تنها می‌تواند کارکردهای خودش را داشته باشد. در فضایی که در کشور داریم، یکی از لوازم چشم‌انداز، اجماع نخبگان است. نزاع‌هایی که در ایران وجود دارد، تبدیل به جریان‌هایی می‌شود که منابع و فرصت‌ها را هرز می‌برد و اوضاع عجیب و غریب می‌شود. مثلاً رقابت‌های ریاست جمهوری به افرادی منتقل شده است که جاهایی را گرفته‌اند و عملاً پول می‌دهند و باج می‌دهند که برای ریاست جمهوری برنامه‌ریزی کنند؛ عین همان کارهایی که صدا و سیما می‌کرد. پخش بودن نخبگان، از مشکلات چشم‌انداز است. نخبگان اصلاح‌طلب که مشکلاتی دارند و آن را حل و فصل نکردیم، و برای همین در مسائل حساسی مانند مسائل هسته‌ای، گرفتاریم، چون هر کدام سازی می‌زنند. در مجموعه‌های خودی هم همینطور است. به نظر من دو پیش شرط اساسی در اینجا، یکی همین اتفاق‌های تئوریک بود که هیچ اتفاقی نیفتاده است.

اتفاق مهمتر، اتفاقی سیاسی است. مهم‌ترین کاری که آمریکایی‌ها کردند تا ژاپن، ژاپن شود و کره، کره شود، اداره روابط بین نخبگان بود، به نحوی که در سال‌هایی که به شدت دیکتاتوری در این کشورها بود، هیچ مشکلی پیدا نکردند و سیستم محکم ایستاد و کار کرد، در حالی که اتفاقات دانشجویی کره، در سطح دنیا نظیر ندارد و برای دولت کره نه آسیب‌پذیری می‌آورد و نه آن را نامشروع می‌کند و نه به لحاظ فنی و تکنیکی مشکل است.

به نظر می‌رسد که در شرایطی که نوعی پیچیدگی جهانی وجود دارد، اگر کسی نتواند در وضع موجود، وضع مقتدری داخل کشور داشته باشد امکان مصاف طبیعی هم با بازیگران دنیا ندارد چه رسد به اینکه بخواهد چشم‌انداز اجراء کند. یعنی در اینجا شما دائماً درگیر با کسانی هستید که مشکل ایجاد می‌کنند، چون با نفوذ در داخل کشور، مدام در عرصه‌های فرهنگ، اقتصاد و سیاست دخالت می‌کنند.

پس با توضیحات اخیرتان شما نفس چشم‌انداز را زیر سؤال نمی‌برید، بلکه اولاً قائل هستید که نظر ورزی‌های کافی از سوی نخبگان روی آن انجام نشده است، ثانیاً به چالش‌های فراروی آن اشاره می‌کنید، از قبیل پوسیدگی‌های ساختاری در کشور که پیچیدگی‌های چشم‌انداز را بیشتر می‌کند ...

دکتر کچویان: علاوه بر اینها، من در چشم‌انداز، نقد تئوریک دارم و معقدهم اصول و اساس و

مبانی که برای آن سازماندهی شده است، چیزی نیست که اصول و مبانی ما باشد و ما از مبانی غربی، آن را اخذ کرده‌ایم ...

**دکتر کچویان:** من نگران هستم که اینطوری که آقای دکتر کچویان با حساسیت پیش می‌روند، یک روز خبر دهند که ایشان فیزیک اسلامی را هم پایه‌گذاری کرده است.

**دکتر کچویان:** فکر می‌کنید فیزیک نیوتن، فیزیک ارسطویی است؟ فیزیک نیوتنی با فیزیک ارسطویی زمین تا آسمان تفاوت دارد و هنوز هم ابطال نشده است. بله آنها فیزیک مسیحی را ابطال کردند.

**دکتر کچویان:** ابطال شده است، اتفاقاً فیزیک انیشتین هم ابطال شده است، حداکثر سرعت در جهان ...

**دکتر کچویان:** اگر ابطال شده است، چرا در دنیا طبق نظرات بقراط مدام کلینیک افتتاح می‌شود؟

**دکتر کچویان:** گاهی حرفی در افقی جواب می‌دهد و در افق‌های بالاتر جواب نمی‌دهد. سپهرش را باید دید به هر حال آقای دکتر کچویان به دو محور چالش‌ها و موانع اجرایی آن اشاره کردند ضمن آنکه به مبانی چشم‌انداز نیز نقدهای تئوریک دارند. جناب آقای مبینی، شما نظری در این باب دارید؟

**دکتر مبینی:** در بحث‌های آقای دکتر کچویان بود که جریان‌های بیرونی در کشورهایی مثل کره و ژاپن، نخبگان آن کشورها را به اجماع رسانده‌اند. برداشت من از فرمایش آقای دکتر کچویان این است که کمک کردند به اجماع نخبگان آن کشورها، ولی ما یکی از گرفتاری‌ها این است که بین نخبگان ما تفرقه وجود دارد. برای فرصتی دیگر این بحث را می‌توان داشت که مدیریت دوران گذار برای زمانی که می‌خواهیم عبور کنیم از حالتی به حالتی دیگر، چنین مدیریتی چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟ آیا عناصر درونی باید به یک فهم برسند؟ آیا نهادسازی باید انجام شود؟ آیا بسترها و ذهنیت‌های تاریخی باید شکفته شود؟ آیا اجماع را باید با

رویکردی حکومتی نگاه کرد؟ آیا اجماع رویکردی از بالا به پایین است؟ یا رویکردی از پایین به بالا است؟ آیا رویکردی اثباتی است؟ باید در مورد چگونگی آن بحثی مفصل داشت.

**دکتر کچویان:** اما به نظر من نکته اصلی این است که در معنای جدیدی که ما از چشم‌انداز داریم، شرایط عمل ما، متأثر از شرایطی است که در دست ما نیست. نیروهایی (البته نه لزوماً بد) می‌خواهند در میان ما نفوذ کنند. مثلاً هلندی‌ها سه مشکل اطلاعاتی درست کرده‌اند که ضمیمه‌هایی هم دارند و روی مسائل زنان کار می‌کنند و از اینترنت به دعوت از افراد می‌پردازند. چنین تمایلاتی در خارج از کشور هست در داخل هم این خواست وجود دارد که مایل است از بستر به وجود آمده در دنیا استفاده کند. خلاصه بحث اینکه این جریان‌ها دست ما نیست.

**مهندس نبوی:** البته این مطلب نیاز به توضیح دارد که وضع آنقدر هم که می‌فرمایید سیاه نیست. در مورد NGOها هم وضع آنقدرها بد نیست.

**دکتر کچویان:** می‌دانید اگر کمک‌های خارجی‌ها قطع شود، چقدر مجله و نشریه متوقف خواهد شد؟ چقدر از NGOها از بین خواهند رفت. بر بنیاد جمعیت سازمان ملل که باید امر دولت را بخواند، اما امر آنها را می‌خواند. چه اشرافی وجود دارد؟

**مهندس نبوی:** اینطور نیست که دولت ایران از NGOها خبر نداشته باشد و بدون نظارت باشند. لازم است در مورد اجماع نخبگان هم که گفتید باید عرض کنم که سند چشم‌انداز، سندی است که اکثریت نخبگان سیاسی روی آن اتفاق دارند. یعنی طیف‌های اصلاح‌طلب و اصولگرا آن را قبول دارند. قبول داریم که فضا پیچیده است و مثل گذشته ساده نیست.

**دکتر مبینی:** سرعت تحولات اجتماعی ایران چگونه است. اگر ما سرعت تحولات خودمان را طراحی کنیم، نمی‌توانند به ما ضرری بزنند. باید ببینیم ابتکار عمل در دست چه کسی است؟

با سپاس از عزیزانی که در بحث ما، حضوری چالشگرانه و آموزنده داشتند و به امید دیدارهای آینده.